

گفتار یکم

ایرانیان چگونه بیدار شدند؟

در این گفتار سخن رانده میشود از پیش آمدن
جای ایران از زمان حاجی میرزا حسینخان
سپهسالار تا آغاز جنبش مشروطه خواهی.

میدانیم که چون نادرشاه کشته گردید آن بزرگی که با کوششهای
خود برای ایران پدید آورده بود از میان رفت. ولی ایران بازیکی
جنبش مشروطه از کشورهای بنام آسیا شمرده میشود، و کریمخان و جانشینان او،
اگر چیزی بکشور نیفزودند چیزی هم از آن نکاستند. لیکن در زمان
قاجاریان ایران بسیار ناتوان گردید، و از بزرگی، و جایگاه، و آوازه آن بسیار کاست، و
انگیزه این، بیش از همه يك چیز بود، و آن اینکه جهان دیگر شده و کشورها بتکان آمده،
ولی ایران بهمان حال پیشین باز میماند.

از سال ۱۱۵۷ (۱۱۹۳) که کریمخان زند درگذشت تا سال ۱۲۱۲ (۱۲۴۹) که
فتحعلیشاه بدرود زندگی گفت پنجاه و اند سال بود، و در این زمان کم در اروپا تکانهای سختی
پیدا شده، و داستانهای تاریخی بیمانندی، از شورش فرانسه، و پیدایش ناپلئون و جنگهای
پیای آن، و جنبش توده ها، و پیشرفت فن جنگ، و پدید آمدن افزارهای نوین، و مانند اینها-
رو داده، و در نتیجه آنها دولتهای بزرگ و نیرومندی پیدا شده بود. کشور ایران از آن
تکانها و دیگر گونیهایی بهره و نا آگاه مانده، و راستی آنست که نه پادشاهان قاجاری،
و نه سرجنباان توده، از آن تکان و دیگر گونیهایی سر در نمی آوردند، و نا آگاهانه با شیوه
کهن خود بسرمیبردند.

نتیجه آن بود که دولت نیرومند و بزرگ و بیداری، یکی در شمال ایران، و دیگری
در جنوب آن پیدا شده، و ایران ناتوان و نا آگاه در میان آنان ماند، و راستی آنکه برای
چنان زمانی پادشاهان کم جریزه قاجاری شایسته سر رشته داری نبودند.

اینان از پیش آمدها چیزی یاد نگرفتند. شکستهای پیای فتحعلیشاه در برابر روس
و شکستهای محمدشاه و ناصرالدینشاه در برابر انگلیس بایران زیان بسیار رسانید، و از
بزرگی آن بسیار کاست، ولی پادشاهان قاجاری و توده ایرانیان را بیدار نکردانید.

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

فتحعلیشاه و محمد شاه و ناصرالدینشاه ، بی آنکه رفتار خود را دیگر کنند پی هم آمدند و رفتند ، و مردم نیز چشم بسته و ناآگاه ، در زیر دست آنان روزگزارند ، و تنها در سالهای بازپسین پادشاهی ناصرالدین بود که اندک تکان و بیداری در توده پدیدار گردید .

اینان خودکاری نمیکردند و دیگران را هم نمیگزاردند. در زمان محمد شاه میرزا ابوالقاسم قایم مقام وزیر کردانی بود و بشایندگی کارها را پیش میبرد . ولی محمدشاه او را کشت و جایش را بحاجی میرزا آقاسی داد .

در زمان ناصرالدین شاه میرزا تقیخان امیر کبیر به پیراستن و آراستن ایران میکوشید ، و چه در سیاست ، و چه در کشورداری کردانی از خود نشان میداد . ناصرالدینشاه او را کشت و بجایش میرزا آقاخان نوری را نشانند . سپس هم حاجی میرزا حسین خان سپهسالار بکارهایی برخاست و آگاهی و کردانی از خود مینمود . ولی ناصرالدینشاه او را نکه نداشت ، و مردم نیز ارج او و کارهایش را ندانستند .

در سال ۱۲۵۰ (۱۲۸۸) ناصرالدینشاه او را از استانبول خواسته ، **حاجی میرزا حسین خان سپهسالار** نخست وزیر عدلیه و سپس صدراعظم گردانید. سپهسالار چون مرد کردان و نیکی بود ، و در زمان استانبول و دیگر جاهها مانده و از چگونگی کشورهای اروپایی آگاهی میداشت ، خواست در ایران نیز تکانی پدید آورد و سامانی بکارهای دولت دهد . از اکام گسیختگی حکمرانان شهرها جلو گرفت و رشوه را از میان برداشت . یکی از کارهای نیک او این بود که وزارتخانه ها و درباری بآیین اروپا پدید آورد . پیش از آن برخی وزارتخانهها میبود ولی مرز و سامانی در میان نبوده ، و شاه یا صدر اعظم بهمه کارها در آمدی و فرمان دادی . سپهسالار چنین نهاد که يك صدراعظم و نه وزارتخانه برپا شود بدینسان : وزارت داخله ، وزارت خارجه ، وزارت جنگ ، وزارت مالیات ، وزارت عدلیه ، وزارت علوم ، وزارت فواید ، وزارت تجارت و زراعت ، وزارت دربار ، و کارها در میان اینها بخشیده شود ، که هر وزارتخانه ای بکارهای خود پردازد و در آن کارها جدا سر و آزاد ، ولی در نزد صدراعظم پاسخده باشد . این وزارتخانه ها با اداره صدر اعظمی و دربار اعظم ، نامیده شود ، کارهای بزرگ کشوری با بودن صدراعظم در مجلس وزراء ، بگفتگو آید ، و هفته ای دوروز این مجلس برپا گردد .

« لایحه ای ، که بتاريخ ۱۲ شعبان ۱۲۸۹ برای اینکار نوشته و بدستبته شاه رسانیده در دست است ، و از خواندن آن اندازه فهم و کردانی سپهسالار نیک دانسته میشود (۱) . در زمان او گفتگوی کشیده شدن راه آهن بمیان آمد و امتیاز آن بانگلیسیان داده شد ، ولی ما از چگونگی آن آگاهی نیافته ایم .

این مرد نیک چون میخواست شاه را از چگونگی دولت های اروپا ، و از همدستی (۱) روپه آن در مقدمه (تاریخ بیداری ایرانیان) آورده شده .

پادشاهان باتوده ، و اندازه پیشرفت آنها آگاه ، و او را با اندیشه های خود در بساطه ایران همدستان گردانند بهتر دانست او را بر فتن اروپا و دیدن آنجا و ادارد ، و در سایه انگیزش او بود که در سال ۱۲۵۲ (۱۲۹۰) شاه با سپهسالار آهنگ اروپا کرد . لیکن این سفر زبانی در پی داشت ، و آن اینکه در نبودن سپهسالار کسانیکه از



پ ۲

معین الملک (سفیر کبیر ایران) حاجی میرزا حسینخان سپهسالار میرزا علیخان امین الملک

این بیکره در سال ۱۲۵۲ (۱۲۹۰) که ناصرالدینشاه برای نخستین بار بساروپا میرفت در استانبول برداشته شده . امین الملک همان امین الدوله است .

کارهای او ناخشنود می بودند فرصت یافته و بمالیان چنین گفتند : « سپهسالار میخواهد ایران را بحال فرنگستان اندازد و امتیاز راه آهن را به انگلیسیان داده ، مالیان که

سید صالح عرب و حاجی ملاعلی و دیگران بودند از این سخن بتکان آمدند ، و بدشمنی سپهسالار برخاسته و او را بیدین خواندند ، و نامه‌ای بنام ناصرالدین‌شاه نوشتند که سپهسالار را با خود بتهران نیاورد . این نامه بشاه دررشت رسید ، و چون ملایان در آن زمان بسیار نیرومند میبودند ، شاه ناگزیر شد حکمرانی گیلان را به سپهسالار داده او را در آنجا گذاشت و خود بی او بتهران آمد .

لیکن سال دیگر دوباره او را بتهران خواست و وزیر خارجه و سپهسالار گردانید ، و حاجی میرزا حسینخان از برخی ملایان دلجویی کرد و باز در کارهای بزرگی بود ، و در سال ۱۲۵۷ (۱۲۹۵) دوباره شاه را بر رفتن اروپا برانگیخت ، و خود در پی اندیشه‌هایش می‌بود ، ولی چون شاه از درون همدستان نبود ، و برخی ملایان همچنان دشمنی مینمودند ، و یکی از همسایگان نیز از کارشکنی با زنی استاد اندیشه‌های سپهسالار به نتیجه نرسید ، و شاه او را از کارکناره گردانیده بحکمرانی خراسان فرستاد و در سال ۱۲۶۰ (۱۲۹۸) در آنجا درگذشت .

در سال ۱۲۶۸ (۱۳۰۶) ناصرالدین‌شاه با رسوم اروپا رفت ، و

میرزا ملکم‌خان وسید جمال‌الدین

در این سفر میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان را که بجای سپهسالار صدراعظم بود همراه برد . ولی این سفرها هیچ سودی نداشت . اگرچه پس از بازگشت از این سفر شاه دل بستگی بقانون

مینمود و بمیرزا علی‌خان امین‌الدوله دستور داد که قانونی برای ایران بنویسد ، و روزنامه‌ای اختر این را مؤلف پیشرفت کارهای ایران دانسته گفتاری نوشت . ولی چنانکه نوشته‌اند همه اینها بیهوده بود و شاه بجای آنکه شکوه و نیروی اروپا را نتیجه همدستی دولت‌ها و توده‌ها دانسته اونیز توده را بتکان آورد و بکارهای سودمندی وادارد ، از دیدن آن شکوه و نیرو خیره گردیده و بنومیدی گرایید ، و در برابر همسایگان ناتوانی و زبونی بیشتر نمود .

بویژه که همسخن و همدم او امین‌السلطان گردیده ، و این مرد بیگانه آرزو و خواستش این بود که سرکار باشد ، و بمردم سروری فروشد ، و دستش بگرفتن و دادن باز باشد ، و همه هوش و زیرکی خود را در این راه بکار میبرد و برای نگهداری خود در سرکار ، گردن بخواهشهای بیگانگان می‌گذاشت .

نتیجه این خیرگی و ناتوانی شاه و نادرستی و بدخواهی امین‌السلطان آن بود که در سالهای باز پسین پادشاهی ناصرالدین‌شاه « امتیازهایی » به بیگانگان ، بویژه انگلیسیان داده شد که شناخته‌ترین آنها امتیازتتن و تنباکوه بود ، و اینها مردم را بشورانید ، چنانکه داستان آنرا خواهیم نوشت .

از کسانی که در زمان ناصرالدین‌شاه دلسوزی بتوده و کشور نموده و به بیداری مردم کوشیده اند یکی میرزا ملکم‌خان اسپهانی و دیگری سید جمال‌الدین اسدآبادی شمرده میشود . ملکم از جلفای اسپهان ، و از ارمنیان آنجا بوده ، و در کارهای دولتی پاگزارده

و جایگاه بالایی یافته ، و با اروپا رفته ، و چنانکه گفته میشود اسلام پذیرفته ، و چون مرد با فهم و بیداری بوده و از سیاست دولتهای اروپایی درباره آسیا آگاهی درستی یافته ، دلش بحال ایران میسوخته ، و این بوده که به بیداری مردم میکوشیده . در زمان صدر اعظمی حاجی میرزا حسینخان این همراه و همدم او بوده .

میرزا ملکم خان نوشته‌هایی میدارد که همگی آگاهی و دانش او را میرساند و این بیگمانست که با خود کامگی ناصرالدین‌شاه ، و خود خواهی و نادرستی امین‌السلطان دشمنی مینموده ، و با امتیازهایی که به بیگانگان داده میشده خرده میگرفته و زبان آنها را باز مینموده ، چیزی که هست ملکم از دسته « فریماسون » بوده و نوشته‌هایش آن رنگ را داشته است ، و ما چون از اندیشه و خواست آن دسته آگاه نیستیم در باره ملکم نیز داوری نخواهیم توانست .

میرزا ملکم خان روزنامه‌ای بفارسی نیز نوشته که در لندن بچاپ می‌رسانیده و نسخه‌های آن در دست است . ملکم خان تا دو سال از آغاز جنبش مشروطه زنده بود و در اروپا میزیست .

اماسید جمال‌الدین دوبار بایران آمده ، و در بار دوم در سال ۱۲۶۸ (۱۳۰۷) با دستور شاه او را از ایران بیرون کرده‌اند . سید مرد دلیری می‌بوده ، و از خود کامگی شاه و از سودجویی امین‌السلطان نکوهشها میکرد و مردم را می‌سپهانیده و می‌شورانیده و کسانی بر سر او گرد آمده بوده‌اند . چیزی که هست از کارهای سید جمال‌الدین در ایران و مصر و عثمانی نتیجه درستی بدست نیامده ، و شاگردانش در گفتگو از و راه گزافه پیموده‌اند . (۱)

سید بکار بزرگی بر خاسته بوده ، ولی راه آنرا نمی‌شناخته و آنکاه هیچگاه خود را فراموش نمیکرده . در چنین کوششهایی نخستین گام خود را فراموش کردنت . سید اگر بجای رفتن باین دربار و آن دربار همه به بیدار ساختن مردم و پیراستن اندیشه‌ها کوشیدی ب نتیجه بهتری رسیدی .

در بار دوم ، سید را ناصرالدین‌شاه در مونیخ دید و بایران خواند ، ولی ما نمیدانیم بچه کاری خواند و چه نویدی باو داد . شاگردانش می‌گویند : « نوید صدراعظمی باو داد ، ولی نه باور کردنیست . در کشوری همچو ایران آن روز کار صدراعظمی با سر روزیری بآن سادگی و آزادی نبوده .

از این گذشته ، خواندن جمال‌الدین بایران با آگاهی از اتابک بوده و پیداست که برای نشستن در جای خود او خواننده نشده . آری میتوان گفت که خود سید چنین

(۱) مثلاً محمد پاشای مخزومی که کتابی بنام (خاطرات جمال‌الدین الافغانی) نوشته در

باری بیرون کردن سید از ایران مینویسد : « این آگاهی چون پراکنده شد دوستاران جمال‌الدین بدولت شوریدند و نزدیک بود جویها از خون روان گردد » در جاییکه پاك دروغ است .

چشمی از شاه داشته است .

نامه سید جمال الدین

به ناصرالدین شاه

نامه‌های از سید بقاری در دست است که می‌گویند هنگام بست نشینی در عبدالعظیم به ناصرالدین شاه نوشته ، و چون آن نامه انگیزه آمدن سید را بایران اندکی روشن می‌گرداند بساهمه درازیش در اینجا می‌آوریم : (۱)

« عرض داشت بسده سنیة عالییه و عتبه رفیعه سامیه اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه ،
 « در (مونیک) وقتی که از شرف وعد احترامات و اجازه مصاحبت موکب همایونی در زمره ،
 « طرب (۹) بودم در همان محضر سنی جناب امین السلطان وزیر اعظم چنان پسندیدند که ،
 « این عاجز برای اصلاح بعضی امور ضروریه اولاً به (پترزبورغ) رفته پس از انجام آنها ،
 « بایران بیایم اعلیحضرت شاهنشاه اقامه الله به دعایه الممدن استحضار فرمودند در شب عمان ،
 « یوم الشرف پنج ساعت جناب وزیر اعظم باین عاجز مکالمه نمودند خلاصه اش این شد آنکه ،
 « اولاد دولت روسیه و رجال و ارباب جراید آنرا حق نیست که ایشان را بر جلس (۹) و نشانه ،
 « سهام نمایند و از در معادات و معانیت بر آیند چون که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم ،
 « مالک و صاحب ملک نیستند و رتق و فتق امور بقدرت ایشان نیست دیگر آنکه مسئله کارون ،
 « و بانک و معادن قبل از ارتقاء ایشان بر تبه وزارت عظمی انجام پذیرفته است نهایت اینست ،
 « که اجراء آن از سوء بخت در زمان وزارت ایشان شده است پس حین ورود پترزبورغ ،
 « باید در نزد وزارت روسیه ابراه ذمه و تبرئه ساحت ایشان را بنمایم و تبدیل افکار فاسده ،
 « وزراء روس را در حق ایشان داده و حسن مقاصد و نیات ایشان را در باره دولت روس مسجل ،
 « و کنم ثانیاً از این عاجز خواهش نمودند که به (مسئو کیرس) رئیس السوزراء و وزیر دول ،
 « و خارجه و مستشارهای ایشان (ویلنکالی) و (زینوویف) شفاهاً بگویم که ایشان یعنی جناب ،
 « وزیر اعظم از برای اثبات حسن مقاصد خود در هر حال حاضرند که اگر از طرف روس طریق ،
 « و اسهلی ارائه شود در طرف چند روز مسئله کارون و بانک و معادن را حل نموده بحالت ،
 « سابقه اعاده نمایند این عاجز چون نجاج مقاصد جناب وزیر اعظم را عین رضایت پادشاه ،
 « و خیر ملت اسلام میدانستم به پترزبورغ عود نمودم و چند نفر را که در سیاسیات مشرق ،
 « زمین با خود هم مشرب می‌دانستم چون ژنرال (ابروچف) در حریبه و ژنرال (دیختر) ،
 « در وزارت دربار و ژنرال (اغنائیف) سفیر سابق روس در اسلامبول و مادام (نودپکف) ،
 « که از خواتین نافذ الکلمه و غالباً در مسائل سیاسیه که مسابین روس و انگلیس است ،
 « میکوشید با خود متفق کردم و در ظرف دو ماه بیست بار بامسیو (کیرس) و بامستشار - ،
 « های ایشان ملاقات کردم و پیش از آنکه در مقاصد جناب وزیر اعظم شروع نمایم اولاً ،
 « در این سمی نمودم که باده و براهین سیاسیه و باعانت هم مشربهای خودم ثابت کنم که ،

(۱) این نامه را در مقدمه (تاریخ بیداری ایرانیان) آورده که ما نیز بدانسانکه هست و با

« صلاح دولت روس در مشرق زمین آنست که علی‌الدوام بسا دولت ایران از در مسالمت و ،
 « ماده و مجامله بر آید و سخت گیری و مخاصمت ننماید و در ضمن همه وقت منح و سماح ،
 « اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه را در اترك و اراضی ترکمانیه و جایهای دیگر خاطر نشان ،
 « ایشان می‌نمودم چون دانستم که اینمطلب اصلی مسجل شد و مقبول گردید و از برای ایشان ،
 « انحراف رأی روی داد و آتش غضبشان فرو نشست در آنوقت مقاصد جناب وزیر اعظم را ،
 « پیش نهاده گفتم و وزیر اعظم بنفس خود در مونیک بمن گفتند بشما تبلیغ کنم که ایشان حاضرند ،
 « اگر شما طریقی نشان دهید که موجب حرب و سبب غرامت نگردد مسئله کارون و بانک و ،
 « معادن را حل نمایند و مواز نه سابقه که در میان دولت روس و ایران و انگلیس بود دوباره ،
 « برقرار کنند و در تلواین مطلب ایقنقدر که ممکن بود در تبرئه ذمه جناب وزیر اعظم و ،
 « حسن مقاصد ایشان در حق دولت روسیه کوشیدم چنانچه دوباره هم این مطالب را از ،
 « پترزبورغ بایشان نوشتم مسیو کیرس و مستشارهای ایشان پس از آنکه مکرر از حسن ،
 « مقاصد و نیات عزم جناب وزیر اعظم پرسیدند گفتند که ما باید در این مسئله با وزیر جنگ ،
 « و وزیر مالیه اولاً مشورت کنیم و به امپراطور حاصل مشورت خود را عرضه نمایم و بعد ،
 « از آن اگر طریق سیاسی یافت شد که بدان توان حل مسئله را نمود بشما شفاهاً خواهیم ،
 « گفت که بنهج جواب بجناب وزیر اعظم برسانید البته اگر این مسئله بنهجی حل شود که ،
 « موجب مخاصمه در میان دولت ما و دولت ایران نگردد بهتر است پس از چندین بار مشورت ،
 « دو مسلک پلنیک یکی از برای خود و یکی از برای جناب وزیر اعظم تعیین نموده و بمن ،
 « گفتند که اگر جناب وزیر اعظم میخواهند ابواب خطرهای آینده را ببندند در جواب ،
 « رسالت این دو مسلک را بدیشان از طرف ما تبلیغ کن و چون هر يك از ما خط حرکت پلنیک ،
 « خود را بر آندو مسلک معین قرار دهیم مسئله بخودی خود بسلا غرامت و بلا جدال حل ،
 « شده سبب رضایت همه خواهد بود این عاجز شادان و خرسند شدم که بقوت الهیه بتهایی ،
 « توانستم پس از اطلاع تام از مسائل سیاسیه خفیه روس در مشرق زمین خدمتی به دولت ،
 « اسلام نمایم و وزیر اعظم را از خود خشنود کرده باشم چون بطهران رسیدم خارج شهر ،
 « توقف نموده بجناب وزیر اعظم اطلاع دادم جناب ایشان خانه حاجی محمد حسن امین‌الضرب ،
 « را معین نمودند که در آنجا فرود آیم و نجل ایشان را مهماندار مقرر نمودند و این عاجز ،
 « مدت سه ماه تمام از جای خود حرکت نکردم بغیر از یکبار و آنهم بعد از یکماه که عز ،
 « شرف حضور حاصل شد و بدان نویدهای ملوکانه مفتخر گردیدم و در اینمدت جناب وزیر ،
 « اعظم بهیچگونه از این عاجز سؤال نکردند که در پترزبورغ چه واقع شد و جواب آن مسئله ،
 « که ترا برای آن بدانجا فرستادم چه شد بلی در این مدت چندبار بعضی از حاشیه خود را ،
 « برای احوال پرسی فرستادم و عده ملاقات مفصل میدادند چون مدت طول کشید از کیفیت ،
 « مسئله سؤال شد در جواب گفتم که تا هنوز از وزیر اعظم استفسار نشده است و سبب راهم ،
 « نمیدانم در وقتی که اعمال جناب وزیر اعظم بوزارت روس معلوم گردید با آن همه محاجات ،

« و مجادلات و تبلیغات ملحانه این عاجز در پترزبورغ ایشان این امر را بمجرد ملاحظه و بازی ،
 « و اهانت و تحقیر و یا خود حیلہ سیاسیہ مقصود کشف افکار طرف مقابلست (کاش سؤال ،
 « میشد و کشف افکار طرف مقابل میگردد) شمرده سفارت خود در دارالخلافه طهران ،
 « تلگراف نمودند که سید جمال‌الدین از طرف وزیر اعظم شفاهاً بعضی تبلیغات نمود اگر ،
 « وزیر اعظم میخواهد که در آن مسائل داخل شوند رأساً بنهج رسمی بسا سفارت روس در ،
 « طهران یا با سفارت ایران در پترزبورغ مکالمه نمایند و سید جمال‌الدین که بنهج غیر ،
 « رسمی بعضی تبلیغات نمود اگر پس از این سخنی ازینطرف بگوید مقبول نیست (لا ،
 « حول ولا قوة الا بالله) راه رفته رنج کشیده بر جوع قهقری بنقطه اولی برگشت (شکفت) ،
 « عقده حل کرده رادوباره محکم کردن (شکفت) اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه تباہ اینگونه ،
 « حرکات را بخرد خدا داد دیپلوماسی از هر کس بهتر میدانند جناب وزیر اعظم چون از مضمون ،
 « آن تلگراف مطلع شدند بخلاف عادت سیاسیین جهان بجای آنکه تأسف نمایند که چرا ،
 « افکار وزراء روس را در این مسائل استکشاف ننمودند و جوابهای ایشانرا استماع نکردند ،
 « (بعرب صاحب گفته بودند که من چیزی بسید جمال‌الدین نگفته بودم که بوزارت روس ،
 « تبلیغ نمایند) و من ایشانرا بپترزبورغ نفرستادم (انالله وانا الیه راجعون) اینک لعین مکوس ،
 « و اینک فکر عقیم اینک نتیجه فاسده بسا اینمسلک چگونه توان راه اخطار را بست و از ،
 « مهالك دوری جست (بلا سبب شبهه در دلها افکندن و قلوب را متنفر کردن خداوند تعالی ،
 « مگر بقدرت کامله خود ما را از آثار وخیمه اینحرکات تحفظ کند . .) و اعجاب اینواقعه ،
 « اینست پس از آنکه وعده احترامات و ستایش خود را از اسان مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی ،
 « شنیدم حاجی محمد حسن امین‌الضرب تبلیغ نمودند که رضایت اعلیحضرت شاهنشاهی اینست ،
 « که اینعاجز طهران را ترك نموده مجاور مقابر شهر قم بشوم هر چه در خیایای ذهن ،
 « خود تفتیش نمودم سبب را ندانستم - آیا بجهت آن بود که دولت روس را بسراهمین ،
 « و وسائط دعوت بمسلك و مواده دولت ایران نمودم یا برای آنست که بخواهش وزیر ،
 « اعظم بپترزبورغ رفته در تبرئه ذمه و حسن مقاصد ایشان با دولت روس کوشیدم - یا ،
 « بدینجهت که طرق حل مسائل را چنانچه خواهش وزیر اعظم بود بقوه کدوچد بدست ،
 « آوردم - اگر چه بر مجرب ندامت رواست آنچه پیاداش مهمانی اول بمن گذشت منرا ،
 « کافی بود که دیگر خیال ایرانرا نکنم اما لفظ شاهنشاه را مقدس شمرده خواستم بخلاف ،
 « آنچه گفته بودند معلوم گردد که هم خیر خواهم هم مطیع دیگر این چه نقش است که باز ،
 « ژاژ خویان گوازه پسند بالله علیکم اگر خدا نخواستہ ظهورات مرا از مسلك خیرخواهی ،
 « منحرف و منحرف کند بر من چه ملامت خواهد بود سبحان الله توهم مزاحمت در مناصب ،
 « هر وقت این صاحبان عقول صغیره و نفوس حقیره را بر این میدارد که ذهن وقاد نقاد ،
 « اعلیحضرت شاهنشاه را در باره این عاجز مشوب گردانند اینک در حضرت عبدالعظیم ،
 « نشسته تا امر از مصدر عزت چه صادر شود اسئل الله تعالی ان یمدکم بالعدل والحق ،

« وینصرکم بالحکمة و یشبذ دولتکم بقدرته و یحرسه عن کبد الخائنین آمین . العاجز ،
 « جمال‌الدین‌الحسینی . »

آغاز بیداری

در توده ایران

گفتیم در سالهای بازپسین پادشاهی ناصرالدینشاه امتیاز هایی
 بیگانگان داده شد . نخست در زمان سپهسالار امتیاز کشیدن
 راه آهن از بوشهر تا گیلان با انگلیسیان داده شده بود ، که می باید
 آنرا از لغزشهای سپهسالار شمرد . این امتیاز بکار بسته نشد و پس

از ده و اند سالی پس گرفته شد و ازمیان رفت . ولی در سال ۱۲۶۸ ناصرالدینشاه امتیاز -
 های دیگری داد که شناخته ترین آنها « امتیاز توتون و تنباکو ، بود . مردم زیان اینها
 را نمیدانستند ، و تا آن زمان توده را پروای سود و زیان کشور کردن ، و در کارهای دولتی
 بچون و چرا برخاستن در میان نبوده . ولی چون اینها پای بیگانگان را بکشور باز کرد و
 اروپاییان در ایران فراوان شدند ، مردم بویژه ملایان دیدن آنان نتوانستند و برنجش و
 گله پرداختند ، و همین دیده آنان را باز کرد و در سابه جنبش و ایستادگی « امتیاز توتون
 و تنباکو ، ازمیان رفت .

این امتیاز ایران را بسیار زیانمند بود . زیرا فروش همگی توتون و تنباکوی کشور ،
 چه در درون و چه در بیرون . بیکن انگلیسی سپرده میشد ، در برابر آنکه سالانه پانزده
 هزار لیره بدولت پردازد و از سود ویژه يك چهار يك دولت را باشد ، در حالیکه در عثمانی که
 توتون و تنباکویش کمتر از ایران باشد تنها فروش در درون کشور بيك کمپانی وا گزارده
 شده بود در برابر آنکه سالانه هفتصد هزار لیره بدولت عثمانی پردازد و از سود نیز پنجيك
 دولت را باشد . ببینید جدایی تا بکجاست ؟

مردم این حساب را نمیدانستند ، ولی از آنکه بیگانگان پا بدرون کشور میبگشایند
 بیمناک میبودند . سپس هم برایشان سنگین می افتاد که توتون و تنباکویی را که میسکارند
 بيك بیگانه با بهای کمی بفروشد و سپس با بهای بسیاری بازخرند .

.. گیرنده امتیاز بکنن بود ولی در لندن شرکتی برای آن با ۶۵۰،۰۰۰ لیره بر پا
 گردید ، و از بهار سال ۱۲۷۰ (۱۳۰۸) کارکنان آن در ایران بکار پرداخت .

از گام نخست مردم ناخشنودی نمودند ، و بازار گانان بمیانجیگری امین‌الدوله بشاه
 نامه نوشته و دادخواهی کردند . ولی چون شاه و امین‌السلطان خودشان امتیاز را داده و
 هوادار آن بودند نتیجه از دادخواهی دیده نشد ، و از آنسوی چون کارکنان کمپانی بهمه
 شهرها رفته و بکار پرداخته بودند ، ناخشنودی فزونتر گردیده و کم کم رویه تکان و جنبش
 بخود گرفت .

پیش از همه تبریز بکار برخاست ، و مردم آگهی های کمپانی را که بدیوار ها
 چسبانیده بود پاره کردند و بجای آن نوشته های شور آمیزی چسبانیدند . امیر نظام
 گروسی پیشکار مظفرالدین میرزا و والی شهر بود ولیعهد ازو خواست که بسا مردم سخت

گیرد و بشورندگان کبفر دهد، امیر نظام نپذیرفته و از کارکناره جویی نمود.
کمپانی ناگزیر شده خواست دلجویی نماید و چنین پیش نهاد که کار کنانش در
آذربایجان جز از آذربایجانیان نباشد، ولی مردم این را نپذیرفتند و در شور و تکان
ایستادگی نمودند.

پس از تبریز اسپهان بتکان آمد، و پس از آن در تهران شور و جنبش پیدا گردید.
در همه جا علما پیشگام بودند. در تبریز حاجی میرزا جواد، و در اسپهان آقا نجفی، و در
تهران میرزا محمدحسن آشتیانی و دیگران پا در میان داشتند. از سامرا مجتهد بزرگ
میرزا محمدحسن شیرازی تلگراف بشاه فرستاد و زبانهای امتیاز را باز نمود و درخواست
بهم زدن آنرا کرد. (۱)

گرفتاری بزرگ شده و شاه نمیدانست چکار کند. نخست خواست فروش در درون

کشور را از کمپانی باز
گرفته و تنها فروش در
کشورهای بیگانه را
بآن سپارد. لیکن مردم
و علما باین خرسندی
ندادند و از کوشش باز
نايستادند. علما بکراه
دیگری اندیشیدند،
و آن اینکه بکمپانی
کاری نداشتند و مردم
را از کشیدن چوپوق و
غلیان بازدارند و این
بود میرزای شیرازی
فتوای بحرام بودن غلیان
و چوپوق داد و همینکه
این فتوی بتلگراف
بشهرها رسید مردم در
همه جا از خرد و بزرگ
و از زن و مرد، و از
توانگر و بیچیز آنرا



پ ۳

میرزا محمد حسن آشتیانی

پذیرفتند و به یکبار همه دکانهای توتون و تنباکو فروشی را بسته و غلیان و چوپوق را
(۱) آن تلگراف و دیگر تلگرافها که در این باره میان دولت و علما آمد و شد کرده در
تاریخ بیداری ایرانیان آورده شده.

کنار گزاردند.

این کار چنان انجام گرفت که مایه شکست همگی بیگانگان گردید کمپانی ناگزیر
شد بشاه گله کند و چاره خواهد، و شاه خواست زور آزمایی کند و بمیرزای آشتیانی پیام
فرستاد که یا در آشکار و میان مردم غلیان کشد و آن فتوی را بشکند و یا از تهران بیرون
رود. او بیرون رفتن را نپذیرفته و بآمادگی پرداخت ولی مردم شوریده و نگزاردند
و چون دسته ای از آنان در پیرامون ارك انبوه شده و میخواستند بیرون روند با فرمان
آقا بالاخان (که سپس سردار افخم گردید) سر بازان شلیک کردند که هفت تن کشته
گردیدند و بیست تن و بیشتر زخمی شدند. چون شورش رفته رفته سخت تر میگردد و
بیگانگان که در تهران و دیگر جاها می بودند بیم می نمودند شاه ناگزیر گردید با کمپانی
گفتگو کند و با پذیرفتن پانصد هزار لیره تاوان امتیاز را بهم زند. این کار در دی ماه
۱۲۷۰ (جمادی الاول ۱۳۰۹) بود. آن پانصد هزار لیره را از بانک شاهنشاهی که تازه
بنیاد یافته بود گرفته و به کمپانی دادند، و این نخستین وام دولت ایران بود.

پس از ششماه کمابیش شور و تکان، داستان پایان رسید. این را می توان
نخستین تکانی در توده ایران، شمرد، و این اگرچه با دست علما بود، و همچشمی دو
همسایه بی هنایش نبود، خود پیش آمد ارجداری بشمار است و باید در تاریخ یاد آن
بماند، و برای آنکه دانسته شود ترس مردم از چه بوده، و نمونه ای از اندیشه و سبب
آنروزی در دست باشد بخشی از يك نوشته ای را که بیگمان از خامه یکی از علما بوده
و در همان روزها بدبوارها چسبانیده شده در اینجا می آوریم:

مقاله ملی

بسم الله الرحمن الرحيم

در مسئله توتون و تنباکو و شخص مستاجر انگلیسی و حکایت منع از استعمال آنها،
که منتسب بر رؤساء ملت گردیده است من باب المقدمه عرضه میدارم که از اصول موضوعه
و مسلمات تمام ارباب عقولست که باید شخصی که مالک نقطه از نقاطست سد احتمالات ورود
واجبی را بر آن نقطه بنماید حتی هر گاه عاقل احتمال بدهد فلان که اقرب مردمست باو
و اگر چندی در خانه او بنشیند اظهار مالکیت خواهد نمود و اخراج نتوان کرد مگر بمشقت
و فرمود (۱) از اول ممنوع از دخول خواهد بود چه رسد باینکه اگر کسی دشمن قوی،
دینچه داشته باشد و احتمال بدهد شاید شبیخون بخانه او یزند یا در صدد قتل او بر آید و پیرا
راحت نشاید و ثقیبات و ثغور آن خانه کمال محافظت و مراقبت باید بنماید دیگر آنکه الملك
و عقیم از شیم نفوس و مسلمات ملوکست چه بسیار عقود و عهود بنود بسته شد و صلاح حفظ
و مملکت و سلطنت در انتقاض آن منتقض گردیده و دشمنان را بایمان منقلبه مطمئن ساخته
و پس از استیلای از پایش در آوردند و دیگر قطع حاصل از تجربه که عبارت از تکرر مشاهده

«است از اصول برهان و امور قوی بنیاست و بتکرر مشاهده از حالت اهالی انگلیس و مکرر
«و خیال آنها نسبت با اهالی هندوستان و مصر و سایر جاها واضح و هویدا کالشمس فی وسط السماء»
«گردیده که قرارداد آنها پایه اصلی ندارد چنانچه در بدو ضبط هند با سم تجارت رعایای
«آنجا را تبعه ساخته و از خود هم جماعتی منضم نموده بالاخره بدون زحمت منازعه بر تمام
«مملکت استیلا یافتند و به قرارهای اولیه وفا نمودند مصر را هم بدین نهج مقهور ساختند»
«و الآن آنان در صدد ضبط و بردن مملکت ایران برآمده اند اعاذنا الله تعالی من ذلك از
«طرف فارس که اول ثغور اسلامت راه را مفتوح ساخته و در سرحد خراسان که از موقوفه
«قدیم آستان ثامن الائمه است بنای شهریان تفصیل گذاردند و اسباب و آلات جنگ در آن
«نقطه بنحو تمام واکمل فراهم آوردند مستأجر تنباکورا چه واداشته که همچو بنای عظیمی
«باسم محل تنباکو در نقطه باغ یلخانی که مشرف بر تمام شهر و ارباب و سایر نقاط این شهر
«است بنماید قریب چهار ذرع عرض دیوار از گچ و آجر ساخته اند مانند کشتی زره پوش»
«توپ بر او گردش میکند با اینکه برای او ممکن بود سرای امین را خالی از اغیار اجاره
«نماید از کجا با اشاره دولت آنها نباشد بلکه مظنون اینست که تمام این مخارج گزاف از
«مالک مملکت آنها است و الا تاجر را چکار بهفت کرور یا دوازده کرور مخارج اجاره داری
«بنماید کی میتواند اصل مایه خود را از این اهالی فقیر ایران دریافت دارد از کجا میتواند
«اطمینان تحصیل نمود که در بارهای قماش و تنباکو و غیره توپ و تفنگ باین محل حمل ننماید
«که در مقام حاجت بکار برند و تمام شهر را در آن واحد خراب و منهدم سازند با سم مفتش
«تاسی تومان بسر کردها دادن و غلامها در اطراف مهیا ساختن دلیل واضحیست بر طول آمال
«و بلندی خیال و دفع ضرر مظنون بلکه محتمل عقلا لازم...» (۱)

ناصرالدینشاه پنجاه سال پادشاهی کرد، و در زمان او خواه و ناخواه
روزنامه و دبستان پیوستگی میان ایران و اروپا فزونی گرفت، و چیزهای بسیاری
از تلگراف، و تلفون، و پستخانه و ضرابخانه، و چراغ گاز، و اداره
پولیس، و مانند اینها از اروپاییان گرفته شد. وزارتخانه ها بشیوه اروپا برپا گردید،
و دارالفنون برای آموختن زبان فرانسه و پاره دانشها، یکی در تهران و دیگری در تبریز
بنیاد یافت. نیز روزنامه و دبستان برپا گردید که چون با داستان جنبش توده پیوستگی
می دارد در اینجا از آنها سخن می رانیم:

روزنامه را در ایران نخست دولت برپا کرد و روزنامه های نخستین رسمی بودند.
از زمان ناصرالدینشاه روزنامه ای بزبان فارسی که دولتی نبوده کم میشناسیم، و در اینجا
تنها «اختر» را که در استانبول چاپ میشد نام می بریم.

این روزنامه ارجدار، و نویسندگانش کسان با غیرت و نیکی میبودند، و چنانکه
(۱) این نیز از تاریخ بیداری آورده و غلطیایی که داشته بحال خود گزارش شده. بازمانده آن
چون بارپرست آورده شده.

گفتیم در پیش آمد «امتیاز توتون و تنباکو» گفتارهای منزدار و سودمندی نوشتند که یکی
از انگیزه های آگاهی مردم آن گفتارها بود.

اما دبستان، می باید بنیاد گزار آن حاجی میرزا حسن رشیدی را شماریم، و برای
آنکه داستان نیک دانسته شود می باید نخست چگونگی «مکتبها» را بنویسیم:

باید دانست پیش از مشروطه در ایران، درس خواندن دو گونه بودی: یکی از آن
مدرسه ها که کسانی که ملاشدن خواستندی در آنها درس خواندندی، و دیگری از آن مکتبها،
که بچگان در آنها خواندن و نوشتن یاد گرفتندی.

مدرسه ها در ایران فراوان میبود، و در هر شهری چند مدرسه شمرده میشد و
«طلبه» ها (۱) که در آن نشیمن گزیدندی از صرف و نحو عربی، و منطق، و اصول، و فقه،
و حکمت، و مانند اینها درس خواندندی. هنگامیکه در ایران جنبش مشروطه آغازید
این مدرسه ها رواج و رونق خود را میداشت و چنانکه خواهیم دید طلبه ها در پیش آمد
پادرمیان داشتند.

اما مکتبها، نخست باید دانست که جز از «امیان» (۲) ها و توانگران و
بازرگانان فرزندان خود را بدرس خواندن نفرستادندی، و اینان جز خواندن و نوشتن که
در دربار و بازار بکارشان آید نخواستندی. دانشهاییکه امروز هست نبودی، و توده انبوه
بدرس نیاز ندیدی. (۳) از آنسوی در مکتبها برای یاد دادن الفبا يك شیوه نارسا و
نادرستی در میان می بود، و یکسال کما بیش مینخواست تا شاگرد الفبا را نیک شناسد و کلمه
هایی را خواندن و نوشتن تواند. بچه چون بمکتب رسیدی نخست درس الفبا خواندی،
و پس از آن «جزوعم» (جزو باز پسین قرآن) را از سوره «قل اعوذ» آغاز کردی، و پس
از آن باز مانده قرآن را (آن نیز بوارونه، و از آغاز بانجام) خواندی و پس از آن
کتابهای گلستان، و جامع عباسی، و نصاب، و ترسل، و ابواب جنان، و تاریخ نادر،
و تاریخ معجم را، یکی پس از دیگری درس خواندی، و بدینسان زبان یاد گرفتی،
و پس از چندسال باین نتیجه رسیدی که فارسی را خواندن و نوشتن تواند.

از آنسوی درنگ شاگردان در مکتب، و رفتار ایشان با یکدیگر، و رفتار آخوند
مکتب دار با آنان ستوده نبودی. شاگردان دوشکجه گسترده به روی زمین، پهلوی
هم نشستندی، و آخوند دم پنجره جای بلندتری گرفته نشیمن ساختی، و به تنهایی بهمگی

(۱) «طلبه» در عربی بمعنی «خواهندگان» است و بیکن گفته نشود، ولی چون در ایران هر یکتن
را «طلبه» خواندندی مابین بیروی نموده ایم.

(۲) این کلمه نیز در عربی بيك تن گفته نشود. ولی در ایران و عثمانی بيك تن گفته شدی و
در باربان و کسان توانگر و توانا را باین نام خواندندی.

(۳) دیر زمانی در ایران خواندن و نوشتن جز شاگردان میرزاها (شاهزادگان) نبوده، و این
بوده «میرزا» دو معنی پیدا کرده: یکی شاهزاده، و دیگری نویسنده و خواننده. هنوز تا زمان
ماکان نوبت و خوانا را «میرزا» خواندندی.



پ ۴

ناصرالدینشاه

شاگردان يكايك درس گفتی، و درس پس گرفتی، و نوشتن آموختی، و کسانی از آنان بنامه نویسی برای دیگران نیز (بامزد) پرداختی. شاگردان با هم بیازبها و شوخیها پرداختندی، و هر کدام که درس را روان پس ندادی یا خط را نیک ننوشتی چوب بدستها باپاهایش زده شدی.

این بود معنی مکتب و شبوه درس آموزی آنها، و چون بیشتر مکتب داران مسجدها را برگزیدندی و مکتب گردانیدندی، این بود آنها را «مسجده» نیز خواندندی. اما

حاجی میرزا حسن، او یکی از ملازادگان تبریز می بود، و در جوانی به بیروت رفت و در آنجا دبستانها را دید و شیوه آموزگاری آنها را یاد گرفت و چون به تبریز بازگشت بر آن شد که دبستانی (۱) بشیوه آنها بنیادگزارد، و در سال ۱۲۶۷ (۱۳۰۵) بود که باین کار پرداخت، بدینسان که بشیوه مکتب داران مسجدی را در شکلان گرفت، و هم بشیوه آنان شاگردان را بروی زمین نشاند. چیزیکه بود بجلو ایشان پیش تخته نهاد، و الفبا را بشیوه آسان و نوینی (شیوه ایکه امروز هست) آموخت، و از کتابهای آسان درس فارسی گفت، و شاگردان را پاکیزه نگه داشت، و در آمدن و رفتن برده گذاشت، و پس از همه يك تابلویی که نام «مدرسه رشديه» بزوی آن نوشته بود بالای در زد. (۲) با آنکه چیزی از دانشهای نوین نمی آموخت، و پروای بسیار می نمود، بازملایان بدستاویز آنکه الفبا دیگر شده و بکراه نوینی پیش آمده ناخشنودی نمودند و سرانجام او را از مسجد بیرون کردند. چند سال بدینسان از جایی بجایی میرفت و بهر کجا ترش رویبها از مردم می دید تا حیاط مسجد شیخ الاسلام را که خود مدرسه کهن بوده گرفت و با پول خود اطاقهای پاکیزه ای ساخت، و آنجا را دبستان گردانیده نیمکت و تخته سیاه و دیگر افزارها فراهم گردانید، و شاگردان هم گرد آمدند. دیرگاهی در اینجا بود ولی چون ملایان ناخشنودی می نمودند روزی طلبه ها بآنجا ریختند، و همه نیمکتها و تخته ها را درهم شکستند و دبستان را بهم زدند.

پس از این، حاجی میرزا حسن در تبریز نماند و بقفقاز و مصر رفت، و بود تا امین الدوله بوالیگری آذربایجان آمد و چون داستان دبستان و پیشرفتی که در کار آموزگاری از آن پدیدار بوده شنید با تلگراف رشديه را به تبریز خواست، و با دست او دوباره دبستان باشکوهی در شکلان بنیاد نهاد که بشاگردان رخت و نهار داده میشد و همه در رفت آن را امین الدوله می پرداخت، و بود تا در سال ۱۲۷۶ (آخرهای ۱۳۱۴) که امین الدوله بتهران خواسته شد و او را حاجی میرزا حسن را با خود آورد تا در اینجا هم دبستانی بنیاد نهد. آن دبستان تبریز ببرادر بزرگتر رشديه سپرده گردید.

پس از ناصرالدینشاه در سال ۱۲۷۵ (۱۳۱۳) نوبت شاهی به

پسرش مظفرالدین رسید. این شاه جر بزه پدر خود را هم نمیداشت،

و امیدی به نیکی حال ایران با دست وی نمی رفت. ولی او خود

همدردی و نیکخواهی می نمود، و از ناتوانی کشور و آشفنگی

امین الدوله
و کارهای او

کارها سخن رانده نویدها می داد، و مردم که پس از پیش آمد تنباکو تکانی خورده، و بسود وزیران کشور دل بستگی پیدا کرده بودند از این سخنان خوشدل میگردیدند. امین السلطان

(۱) اینها را نیز «مدرسه» نامیدندی ولی چون نام فارسی دبستان است، همه جا آن را می آوریم.

(۲) یکی از آناتکه در آن دبستان نخستین درس خوانده آقای صبری است که اکنون در تهرانست و این آگاهی ها بیشتر از او گرفته شده.

همچنان رشته کار را در دست میداشت، ولی پس از یکسال شاه او را برداشت و میرزا علیخان امینالدوله را از تبریز بتهران خواست و رشته کارها را بدست وی سپرد، و چنین گفت که از کسی باک نکرده به پیشرفت کشور بکوشد.

امینالدوله بنیکی شناخته بود، و چون بتهران رسید و شاه نیز نیکی کارها را میخواست بکوشش پرداخت. چنانکه گفتیم با دست رشديه در اینجا هم بنیاد دبستان نهاد و خود به پشتیبانی از آن برخاست. از آنسوی چون آشفنگی کارها را از نبودن قانون میدانست بر آن شد قانونی برای کشور بگزارد و آن را بشاه بپذیراند. نیز بجلوگیری از رشوه و ستمگری حکمرانان و درباریان کوشید، و برای درآمد و دررفت کشور سامانی اندیشید. کار دبستان نیک پیش رفت. امینالدوله شاه را بآنجا برد، و از خود و از شاه و از دیگران سی و شش هزار تومان (۳۶۰۰۰۰ ریال) پول گرد آورد که سود آن بدبستان داده شود، و برای سرکشی بکارهای دبستان و رواج دادن بدانشها «انجمن معارف» برپا کرد. مردم چون پروای شاه و امینالدوله را بدبستان دیدند، و جدایی را که میانه آن بامکتب میبود دریافتند رو بآن آوردند، و با دلخواه فرزندان خود را فرستادند.

ولی از دیگر اندیشه های امینالدوله نتیجه دیده نشد. در روزنامه حبلالمتین گفتگویی را میانه مظفردالدینشاه و امینالدوله مینویسد که میباید در اینجا بیاوریم.

شاه باو میگوید:

«سلطنت ایران بر حسب شأن و مقام بمقتضای وقت و زمان بسیار عقب افتاده. «
«خیلی باید جد و جهد و کوشش کرد تا به مسایکان و دول همجواری خود برسیم. لذا تمویق «
«در اجرای اصلاحات و تأمل در کارها ابدأ روانیست. هر قدر زودتر با اصلاحات پردازیم «
«دیر است. باید دواسبه تاخت تا بمنزل رسید.»
«جناب امینالدوله ما خود سبب تعلل و تأمل شمارا در اجرای اصلاحات میدانیم که «
«بملاحظات اختیارات مطلقه ماست. این نکته را خودمان کاملاً دانسته ایم و هر گاه رضا «
«بمحدودیت خود نبودیم چنین تکلیفی بشما نمی نمودیم.»
«شما را با کمال اطمینان امر می نمایم که با قوت قلب و استقامت رأی با اصلاحات «
«لازمه ولو آنکه منافعی با اختیارات مطلقه ما باشد سریعاً و آجلاً پردازید از این و بعد «
«هیچ عذری پذیرفته نخواهد شد. ترتیب اصلاحات را بدهید، بحضور آورده امضا نمایم.»
امینالدوله پاسخ میدهد:

«قربان - خیالات اقدس و مقاصد مقدس همایون اعلی بااصاله حاوی و سائق جمیع «
«ترقیات ملت و دولت تصور و هادی ماست. ولی يك مانع دیگر در پیش هست که تا تدارك «
«آن نشود، کاملاً کارها را بر اساس صحیح ننوانیم قائم داشت، و آن اصلاح مالیه دولت «
«است، و مالیه دولت بدون مصارف لازمه اصلاح نمیپذیرد، و از برای آن مصارف فوق العاده «
«محتاج بقرض هستیم، و امروز قرض ما از داخله ممکن نیست در صدد هستیم که از دولت «

«ببطرفی مانند بلژیک یا امثال آن، استقرامن مختصری کرده، با اساس صحیحی و شالوده «
«درستی بتدارك کلیه اصلاحات پردازیم، حسب الامر همایون، از امروز بمقدمات عمل «
«پرداخته بر حسب حکم مبارک هر امری را بمجرای حقیقی خود قرار میدهیم.»

پیدا است که این گفتگو در آغاز تخت نشینی شاه (چنانکه نوشته حبلالمتین است) نبوده، و دو چیز در اینجا بسیار شگفت است: یکی آنکه با این تشنگی شاه بروان گردانیدن قانون و درست گردانیدن کارهاستی امینالدوله از چه رو بوده؟ ... دیگری اینکه شاه با این دلخواه و آرزو چگونه امینالدوله را برداشته و امینالسلطان را دوباره آورده؟. پیدا است که دستهای نیرومند نهائی در کار بوده، و راستی آنست که در این هنگام همایسه شمالی بکوششهایی برخاسته، و برای دست داشتن در کارهای ایران تلاش بسیار میکرد. هر چه هست امینالدوله هم، با همه نیکی مرد دلیر و توانایی نبوده، و گرنه بسا این همداستانی شاه بسختیها چیره در آمدی.

در «تاریخ بیداری» می نویسد: بدخواهان از هر سو بکار شکنی برخاستند، و دروغها ساخته همه را بدشمنی برانگیختند، و «مقربان حضرت و اجزای خلوت همایونی جمعی بواسطه برنیاوردن مقاصد و منویات فاسده از قبیل اضافه مواجب و انعام و تیول و غیره کینه در دل داشتند و پاره دیگر فریب وعده و وعید خاین دولت و ملت و برهمزن حوزه جمعیت (امینالسلطان) را خوردند و در نزد مظفردالدینشاه آنچه توانستند بهراسم و هر عنوانی بی شرمانه عرضه داشتند.»

می نویسد: حاج شیخ محسن خان مشیرالدوله (۱) که با امینالدوله دشمنی می داشت بشاه گفت اگر امینالدوله یکماه دیگر بر سر کار باشد دولت قاجاری را براندازد، و این گفته او بهنگامی افتاد که امینالدوله «لا بچه ای» بشاه داده و در آن گفته بود: نخست باید ماهانه شاه باندازه باشد تا بتوان بدیگران ماهانه باندازه داد. «در این هنگام اجزای خلوت بشاه عرض کردند که پادشاه ایران همه وقت مواجب میداده است و رعایا از سفره و عطای او متنعم بودند حال باید ملت مواجب بشاه دهد و پادشاه مواجب خور ملت گردد. این نیست جز اینکه امینالدوله در خیال است استقلال سلطنت را مضمحل نماید.»
مینویسد: «آن اظهار حاجی شیخ محسن خان و این سعایت مقارن شد با ضدیت و کدورت بعضی علماء و اظهار عداوت از طرفین.»

نیز می گویند: کسانی از درباریان و درویشان قرآن بدست جلو شاه را گرفته و گله و ناله از امینالدوله نمودند و بگریه و زاری برداشتن او را از روی کارخواستار گردیدند. اینها همه راست است، ولی چنانکه گفتیم جز از اینها و جز از کوششها و کار شکنی های امینالسلطان و کارکنان او، انگیزه بزرگ دیگری در کار بوده، و خود امینالدوله هم چاره ساز و توانا نبوده.

یکی از کارهای این زمان خواستن سه تن بلژیکی (که نوز، و دو تن دیگر باشد)،

و سپردن کارهای گمرکی بدست ایشانست. گمرک تا این زمان سامان درستی نداشت، و دولت آن را بکسانی باجاره میداد. ولی چون اینان آمدند اداره‌ای برای آن بشیوه اروپا بنیاد نهادند. این کار نیک بوده، ولی خواهیم دید که این بلژیکیان چه دشمنیها به ایران کردند و چه زیانها رسانیدند. یکی از نامه‌های شوم در تاریخ ایران «نوز» را باید شمرد.



پ ه

شادروان امین‌الدوله

وامه‌های ایران در بهار سال ۱۲۷۸ (۱۳۱۷) امین‌الدوله از کار برخاست. و در تهران نمانده روانه گیلان گردید. و از اینسوی امین‌السلطان از قم بتهران آمده و همچون پیش صدر اعظم گردید (و گویا لقب اتابک را این زمان یافت) در اینمیان گفتگوی گرفتن وامی در میان بود. شاه سخت بی‌پول گردیده، و از آنسوی چون بیمار بود پزشکان رفتن باروپا وشست وشو در آبهای کانی آنجا را پیشنهاد می‌کردند، و برای رفتن باین سفر هم نیاز بی‌پول میداشت. چنانکه دیدیم این آهنگ از زمان امین‌الدوله پیدا شده و او میخواست از بلژیک یایک دولت بی‌یکسوی دیگری وام خواهد. ولی گویا نتوانسته و سرانجام گفتگو با دولت انگلیس می‌رفته که یکمیلیون و دوپست هزار لیره وام دهند و گمرکهای جنوبی ایران در گرو آنان باشد. لیکن آنان دیر پاسخ داده‌اند، و در این میان اتابک بروی کار آمده بود و او روسوی روسیان بر-گردانید، و بمیانگیری میرزا رضاخان ارفع‌الدوله که سفیر پترسبورگ بود کار را انجام داد. روسیان گمرکهای شمالی ایران را بکرو گرفتند و بیست و دو میلیون ونیم‌مئات، با

سودی صدی پنج، برای مدت هفتادوپنجمال بایران دادند. باین شرط که از آن، وام بانک شاهنشاهی (پانصد هزار لیره تاوان امتیاز توتون و تنباکو) پرداخته شده، و ایران تا این وام روسی را باز نداده از هیچ دولت دیگری وام نگیرد.

این در سال ۱۹۰۰ میلادی (۱۲۷۸ و ۱۳۱۷) بوده، و در روزنامه رسمی که آگاهی آن را دادند چنین نوشتند که از آن پول وام بانک شاهنشاهی را پرداخته، و بند اهواز را (که بستن آن از زمان ناصرالدینشاه گفتگو میشد) بسته، و برای شهر بی‌آب - قزوین آب خواهند آورد، و بآبادهای دیگری نیز خواهند برخاست.

لیکن تنها وام بانک شاهنشاهی را پرداخته و باز مانده را برداشته. و در تابستان همانسال شاه و اتابک و دیگران روانه اروپا گردیدند، و دیرگاهی درروستان، و فرانسه، و عثمانی و دیگر جاها بگردش و تماشا پرداخته و پولها را بیپایان رسانیده، و باکیسه‌تهی بایران بازگشتند.

این رفتار ایشان بمردم بسیارگران افتاد و ناخشنودی پدیدار شد. مردم همه بدیها را از اتابک می‌شماردند و او را افزار سیاست همسایه شمالی میدانستند، و او را که گرجی نژاد میبود ارمنی نژاد پنداشته، و همین را گواه دیگری بید خواهی او با ایران میکردند.

آنچه این ناخشنودیها را بیشتر میکردانید رفتاری بود که اتابک بادبستانها می - نمود. پس از برافتادن امین‌الدوله انجمن معارف از سرپرستی دبستان رشده و پرداختن پول بانجا باز ایستاد، و خود دبستانهای دیگری بنیاد نهاد، و چنین گفته میشد دست نادرستی بیپول دراز میشد. مردم همه اینها را از اتابک دانسته، و او را جلوگیر بیداری توده و پیشرفت کشور میشناختند، و دسته بزرگی از درباریان و دیگران بدگوییهای بسیار ازو میکردند، و دسته‌ای بدشمنی او برخاسته بودند.

در تاریخ بیداری مینویسد: شیخ یحیی کاشانی گفتاری درباره نادرستیهای انجمن معارف و بدخواهیهای اتابک نوشته برای چاپ شدن بروزنامه حبل‌المتین فرستاد، و چون آن گفتار چاپ شد و بایران آمد، يك انجمن نهانی که برای دشمنی با اتابک و کوشش در راه برانداختن او برپا شده بود نویسنده آن شیخ یحیی را بانجمن خواندند، و او باز گفتارهایی نوشت و بحبل‌المتین فرستاد، و کم‌کم روزنامه ثریا نیز بزبان آمد و او هم سخنانی نوشت. در نتیجه اینها اتابک از آمدن روزنامه‌های فارسی بایران جلو گرفت.

ولی کوشندگان از پانشتستند، و این بار «شبنامه»ها نوشته و در درون پاکت باینجا و آنجا میانداختند، و چون چند تنی از ایشان از نزدیکان شاه میبودند، با دست اینان شبنامه‌ها بروی میز شاه گذارده میشد، و او برداشته میخواند بی آنکه نویسنده و آوزنده را بشناسد. از اینسو دبستان رشده که باز زیرنگهداری امین‌الدوله بود، و در نبودن او شیخ هادی نجم آبادی سرکشی مینمود، در سایه رنجیدگی که کارکنان اینجا

را از اتابك میبود ، دبستان ناگزیر کانونی برای بدگویی از اتابك و نکوهش از کارهای او گردیده ، و چون برای شاگردان و آموزگاران ناهار از دبستان داده میشد ، گذشته از شیخ یحیی که از آموزگاران بود ، سید حسن برادر دارنده حبل المتین ، و مئمر الملك از باشندگان انجمن نهانی ، نیز باینجا میآمدند ، و همیشه نکوهش از اتابك مینمودند ، و آموزگاران را بدگویی از و در میان درس و امیدداشتند .

این کارها با اتابك گران میافتاد ، و بسا دست آقا بالاخان سرپولیس کوشندگان را میجست ، و چون بدبستان رشديه گمان بیشتر میرفت و ناظم دبستان محمدامین ، آگاهیهایی بکارکنان اتابك داده بود ، بمیانجگیری او میرزا حسن برادر كوچك رشديه را بنام گردش و میهمانی بقلهك خوانده و نزدیک اتابك بردند ، و از و چگونه کارهای دبستان را بدست آوردند ، از آنسوی در همان روزها پیش آمدی بیکباره پرده از روی کارها برداشت .

چگونگی آنکه باز شبنامه ای نوشتند ؛ و در آن نکوهش بسیار از داستان و ام گرفتن از روس نمودند ؛ و قصیده ای را که فخر الواعظین کاشانی درباره اتابك سروده بود ، و چند بیتش در پائین آورده میشود ؛ در آن گنجانیدند :

ارمنی زاده میازار مسلمان را	بکف کفر مده سلطنت ایمان را
عاقبت خانه ظلم تو کند شاه خراب	پس چه حاجت که با فلاک کشی ایوان را
داس غیرت چو شود در کف ملت ظاهر	پاك از لوث وجود تو کند بستان را
کله لیبی تو از روس ندارد ثمری	کاین سیه کله در آخر بکشد مهمان را

شاه در نیاوران بود ؛ و چنین رخ داد که بهنگامیکه موقرالسلطنه پاکت شبنامه را روی میز اومی نهاد ؛ شاه که در برابر آینه ایستاده بود هم در آینه کار او را دید ؛ و بدینسان آوردند ؛ شبنامه ها و گذارند ؛ آنها بروی میز شاه که موقرالسلطنه بود شناخته گردید ؛ و چون او را بفشار گزاردند و چوب بپاهایش زدند ناچار شده نامه های باشندگان انجمن را یکایک شمرد ؛ و این بود با دستور شاه آقا بالاخان همه را دستگیر ساخت ؛

شیخ یحیی کاشانی نویسنده گفتارها .

سید حسن برادر دارنده حبل المتین .

میرزا مهدیخان وزیر همایون که وزیر پست ؛ و در سفر اروپا از همراهان شاه بود .

میرزا محمد علیخان قوام الدوله که از درباریان و خود مرد توانگری می بود و با اتابك دشمنی سخت مینمود .

ناصر خاقان که پیشخدمت شاه ، و در سفر اروپا از همراهان او بود .

موقرالسلطنه داماد شاه .

مئمر الملك که از مردم قفقاز بوده و بتهران آمده ؛ و چون از میوه ها « کونسروها »

میساخت از شاه این لقب را یافته و ماهانه از و میگرفته .

میرزا سید محمد مؤتمن لشکر نوری .

میرزا محمد علیخان نوری .

میرزا محمد علیخان بهنگام دستگیری ؛ چون شب بود و در پشت بام خوابیده بودند از سراسیمگی از بام افتاد ؛ و پس از چند ساعتی در اداره شهربانی در گذشت . شیخ - یحیی را دست بسته با سبی نشانند و باردبیل فرستادند . سید حسن را بیاس برادرش و بمیانجگیری عین الدوله که حکمران تهران میبود بدیه او مبارک آباد روانه گردانیدند . دیگران هم هر یکی را بجایی فرستادند . حاج میرزا حسن رشديه بخانه شیخ هادی - نجم آبادی پناهیده و از گزند آسوده ماند . اگر نرم دلی مظفرالدین شاه نبود کمیتریکی از ایشان زنده ماندی .

در روزنامه های روسستان این پیش آمد را بزرگتر گردانیده و بنام « يك بدخواهی بشاه » باز نمودند و نوشتند . این پیش آمد در مهرماه ۱۲۸۰ (جمادی الاخری ۱۳۱۹) بود . این پیش آمدها در شاه و اتابك نهانید ، و اندکی پس از آن بود که بار دیگر بآرزوی و ام گرفتن و بگردش اروپا رفتن افتادند ، و بار دیگر ده میلیون منات از دولت روس و ام گرفتند ، و این بار گذشته از چیزهای دیگر امتیاز کشیدن يك راه شوسه از جلفا و تبریز تا قزوین و تهران را بآن دولت دادند و در تابستان ۱۲۸۱ (۱۳۲۰) باز شاه و وزیر و همراهان روانه اروپا شدند ، و این بار بلند نیز رفتند ، و پس از چند ماه باز با کیسه تهی بایران باز گردیدند .

رنجش مردم

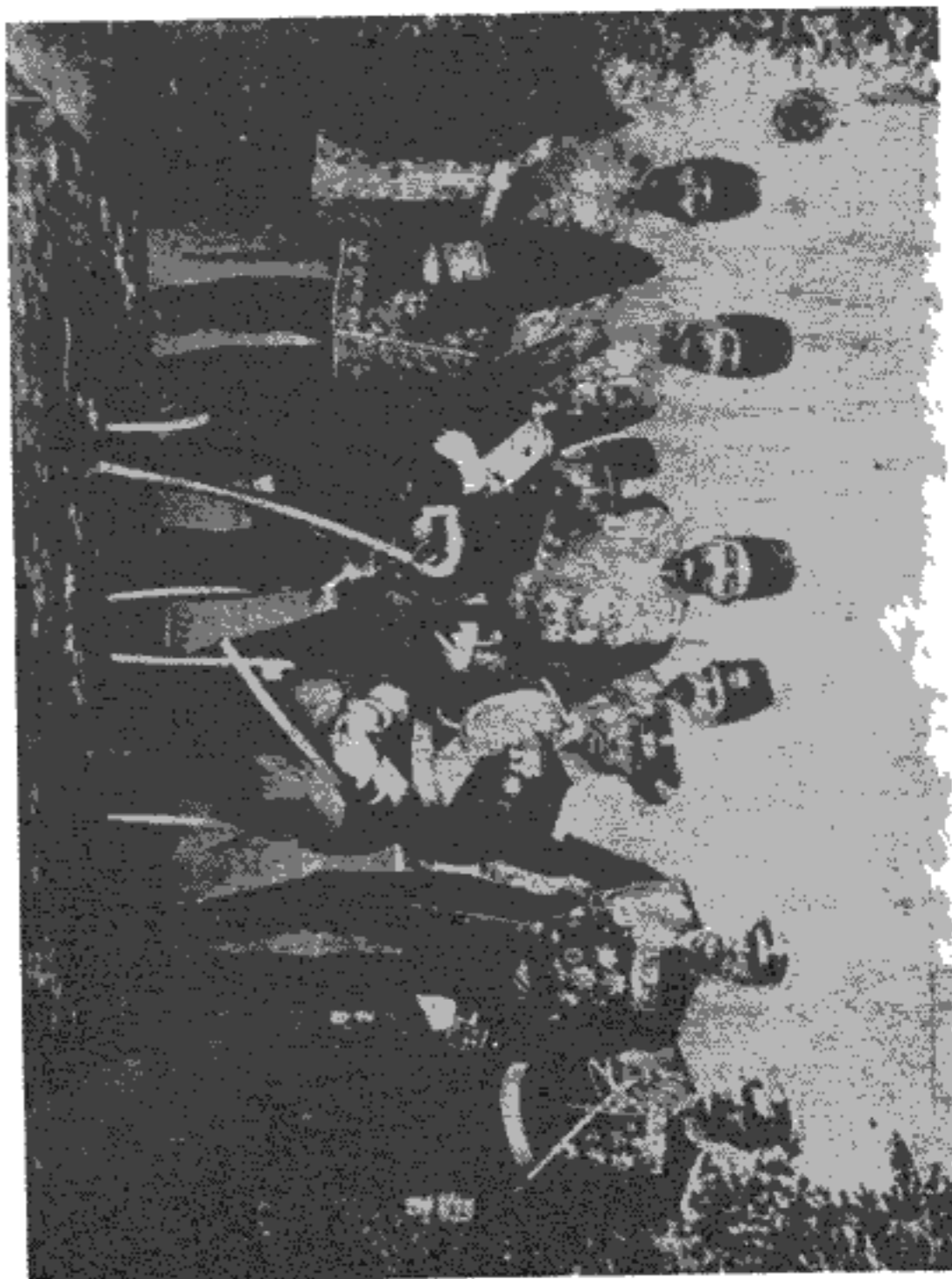
از بلژیکیان

آنچه زشتی این سفرها را بیشتر و رنجش مردم را فزونتر میگردانید داستانهایی بود که از گزافه دهیهای شاه ، و نادانیهای برخی همراهان او ، بزبانها افتاده و با فزونیهایی گفته میشد . مثلاً گفته میشد شاه خاک برای گلخانه خود سپارش داده که از اروپا بفرستند . میرزا علیمحمد خان کاشانی نویسنده ؛ ثریا و پرورش در مصر ، که در سفر نخست روانه اروپا گردیده ، و با شاه و پیرامونیان او همراهی نموده بود ، و آگاهیها برای روزنامه خود میفرستاد . گله بسیار از ناآگاهی و بی پروایی پیرامونیان شاه کرده ، و از زبان یکی از ایرانیان (۱) چنین میآورد :

« شنیدم در پترزبورخ دولت روس محض خودنمایی بیست هزار قشون از نمره اول قشون روس در جلو اعلیحضرت همایونی سان داده بود و اعلیحضرت همایونی تمجید کرده بودند یکی از ملتزمین که نزدیک بوده بترکی گفته بود من با پانصد سوار ابوابجمی خودم همه این بیست هزار نفر را شکست میدهم . این گوینده امیر بهادر جنگ بوده ، و داستانهای خنك دیگری نیز از او گفته میشد .

شاه ، و صدراعظم ، و وزیران ، و بزرگان میرفتند ، و چند ماهی در اروپا میگردیدند ،

(۱) میرزا حسینخان پرمیرزا نصراللهخان مشیرالدوله که سپس خود دارای این لقب گردید .



پیکره ۶

پیکره ۶ نشان میدهد مظفرالدینشاه را با ولیعهد دولت روس (برادر امبراتور نکولا) ، و آنانکه در پشت سر ایستاده‌اند : یکم و دوم از درباریان روس بوده‌اند که ما نمیشناسیم . سوم ارفع‌الدوله ، چهارم اتابک ، پنجم حکیم‌الملک ، ششم مولق‌الملک است

و پولهایی را که با گروگزاردن کشور بدست آمده بود با دست‌گشاده بکار میبردند ، و پس از همه اینها يك چیزی که بسود کشور باشد همراه نمی‌آوردند ، و با پیکرشته سرافکنند گیها باز میگردیدند . از همه بدتر آن بود که در کشورهای بیگانه دودستگی بمیان خود انداخته و یکدسته به پیشوایی میرزا محمودخان حکیم‌الملک انگلیس خواهی ، و یکدسته به پیشروی اتابک روس خواهی مینمودند ، و بدینسان خامی و بی‌ارجی خود را به بیگانگان نشان میدادند که خامه بر میداشتند و در روزنامه‌ها گفتار مینوشتند و ریشخند مینمودند .

اینها نتیجه آنرا داد که از ارج و جایگاه دولت در نزد توده بسیار کاست ، و مردم از شاه و دربار نومید گردیدند . در اینمیان داستان گمرک و بکار گماردن بلژیکیان هم يك رشته رنجشایی پدید آورده بود و بنومیدی مردم می‌افزود .

چنانکه گفتیم در سال ۱۲۸۷ ، در زمان امین‌الدوله سه تن بلژیکی را آورده و کار گمرک ایران را با ایشان سپردند . سر آنان نوز بود که نخست عنوان « مدیر کل گمرکات » باو دادند ، و میبایست در زیر دست صدر اعظم کارهای گمرکی را راه برد ، ولی سال دیگر ، بهنگامیکه شاه آهنگ اروپا داشت ، بدست‌آویز آنکه صدراعظم همراه او خواهد رفت ، نوز را « وزیر کل گمرکات » گردانیده و بی‌کباره در کارهایش خودسر ساختند .

ایشان بکار پرداخته و اداره گمرکی بشیوه کشورهای اروپایی پدید آوردند ، و تعرفه را نیز دیگر کردند ، و شاه فرمانی بیرون داد که باجهای گوناگونی که بنام‌های « راهداری » و « قبان‌داری » و « حقوق خانات » و مانند اینها از کاروانیان و بازرگانان ایرانی گرفته میشد از میان بر خیزد ، و همچون بازرگانان بیگانه آنها يك « حقوق گمرکی » در مرز گرفته شود و پس (۱) .

از این کار زیانی دیده نمیشد ، و مردم از نهان بلژیکیان و از بدخواهی آنان که هنوز بیرون نیفتاده بود آگاهی نمیداشتند ، و با اینهمه در بوشهر و شیراز و یزد و اسپهان و تهران ، بازرگانان و ملایان ناخشنودی نمودند ، و دست‌آویز ایشان دو چیز بود : یکی آنکه بودن يك بیگانه‌ای را بر سر کارهای کشوری برنمی‌تافتند ، و ملایان نیز که از هر چیز تازه‌ای می‌میدند ، با آنان همراهی مینمودند . دوم تعرفه گمرکی را که بلژیکیان نوشته بودند بزیان خود می‌شمردند . در سال ۱۲۸۹ که مظفرالدینشاه در سفر اروپا میبود ، در همه آن شهرها بازرگانان شوریده و با دولت در گله و گفتگو می‌بودند ، ولی به نتیجه‌ای نرسیدند و دامنه گفتگو تا به پس از بازگشت شاه کشید .

دولت باین دادخواهیها گوش نمیداد ، و از آنسوی بلژیکیان بیدرفتاری می‌افزودند ، و آشکاره میانه بازرگانان ایرانی و بیگانگان ، بلکه میانه مسیحیان ایرانی با مسلمانان جدایی می‌گزاردند ، و با مسلمانان بسیار سخت می‌گرفتند . این رنجشها چون با ناخشنودیهای که از رهگذر وام گرفتن و بگردش اروپا رفتن در میان میبود ، توأم می‌گردید يك

(۱) در این باره کتاب « استقلال گمرکی ایران » دیده شود .

هیا هوپی می‌شد. مردم مظفرالدین‌شاه را ساده دل و ناتوان شناخته همه بدبها را از میرزا علی‌اصغر خان اتابک میدانستند.

در این زمان در ایران، رشته کار بدست دو گروه میبود: یکی درباریان و نزدیکان شاه که سخنی باو توانستندی رسانید، و دیگری علماء که مردم را توانستندی شورانید. اتابک در میان هر دو گروه دشمنانی میداشت.

در تاریخ بیداری مینویسد: هنگامیکه شاه در اروپا بود (در سفر دوم)، در تهران سیدعلی‌اکبر مجتهد تفریسی وسید محمد طباطبایی و امام‌جمعه و دیگران، با چند تنی از درباریان انجمنی ساختند و با هم پیمان نهادند که ببرانداختن اتابک بکوشند، و پیمان نوشتند و سوگند یاد کردند، ولی چون اتابک از سفر بازگشت اقبال الدوله کاشانی که پیکراهی از پیمان نامه برداشته بود آن را با اتابک نشان داد و چگونگی را باو بازگفت، و پیش دیگران بهانه آورد که کیفیت گم شده و دیگری آن را پیدا کرده و با اتابک رسانیده. اتابک چون از داستان آگاه شد در زمان پانصد تومان به سید علی‌اکبر فرستاد و دل او را جست، و میان دیگران هم پراکندگی انداخت، و از درباریان هر کس را دشمن خود میدانست بجای دوری فرستاد.

چنانکه به حکیم‌الملک که همچشم و دشمن او شمرده میشد حکمرانی گیلان داد و از تهران دورش گسردانید، و او چون بگیلان رسید دیری نگذشت که ناگهان بمرد. مردم چنین پنداشتند که اتابک زهر باو خورانیده، و این را گناه دیگری ازو شمردند.

بدینسان ناخشنودی روزافزون بود، و در بهار سال ۱۲۸۲ (۱۳۲۱)، بنوشته براون در تهران ویزد شورش نمودار گردید، و در یزد کار بدتر شده و بکشتار-بهای بیان انجامید. این در خردادماه (جون) بود، و سپس در مرداد و شهریور دوباره بهایی‌کشی در یزد و اسپهان هردو در گرفت.

این شگفت خواهد نمود که مردم که از ترفه گمرکی، و از بکار گماردن بلژیکیان گله مینمودند، و از اتابک و گرایش او به مسایه بیگانه رنجیده میبودند، کینه از بهاییان جویند. مگر چه پیوستگی میان آن کارها با بهاییان بوده؟... راز است که بگفتگوی درازی نیاز میدارد، و در اینجا میباید بکزاریم و بگذریم.

در این هنگام در تبریز هم داستان شگفتی رو داد، و آن اینکه میرزا علی‌اکبر نامی از ملایان (که از همان زمان نام «مجاهد» گرفت و اکنون هم در تبریز زنده و بهمین نام شناخته است)، بهنگامیکه از ارمنستان، از جلو یک میخانه میگذشت، یکی از مستان از میخانه بیرون آمده و جام باده جلو میرزا گرفت. (بگفته عامیان تعارف کرد). میرزا که مردی تند و زودخشمی میباشد سخت برآشت، و چون خشمناک بمدرسه بازگشت و چگونگی را بازگفت، طلبه‌ها بشوریدند، و بعنوان آنکه «به علماء توهین شده»، بخانه حاجی میرزا حسن مجتهد رفته و او را کشیده و بمسجد (مسجد شاهزاده) آوردند،

و در اینمیان بازرگانان چون از داستان گمرک و بلژیکیان رنجیده و همچون بازرگانان دیگر جاها در ناخشنودی میبودند، از پیش آمد بهانه بسته و بازار را بستند و آنان نیز بمسجد آمدند، و از آنسوی ملایان هنوز دلتنگی از دبستانها را فراموش نکرده بودند، و همه این رنجیدگیها را رویهم ریخته و چنین گفتند: «میباید مسیو پریم برود، و میخانه‌ها و مهمانخانه‌ها و مدرسه‌ها بسته شود».

مسیو پریم یکی از بلژیکیان و سرگمرک آذربایجان میبود، و مهمانخانه‌ها چون چیز نوینی میبود و ارمنیان و قفقازیان باز کرده و در آنها باده نیز میفروختندی ملایان دشمنی میداشتند. مدرسه‌ها نیز همان دبستانهاست که این زمان چندتا در تبریز برپا میبود. دو روز باین عنوان بازارها بسته و شور و غوغا میرفت. محمد علیمیرزا که ولیمهد دولت و سر رشته کارهای آذربایجان بدست او میبود ناگزیر شده «دستخطی» فرستاد بدینسان: «مجمعین مسجد شاهزاده، الساعة مسیو پریم را روانه گردانیدم و دستور دادم میخانه‌ها، و مهمانخانه‌ها، و مدرسه‌ها را ببندند، شما متفرق شوید».

همینکه این نوشته خوانده شد طلبه‌ها بیرون ریختند، و میخانه‌ها، و مهمانخانه‌ها، و دبستانها را تاراج کردند، و آشوب و غوغای بزرگی بر پا گردید. یکی از دبستانها که در این پیش آمد تاراج یافت دبستان «کمال» بود که راهبرش میرزا حسینخان میبود و روزنامه‌ای نیز بهمان نام مینوشتی، و پس از این پیش آمد در تبریز نمانده و بفقاز و مصر رفت. مسیو پریم را که محمد علیمیرزا بیرون فرستاده بود در باسمنج مینشست، و پس از ده و بیست روز که آشوب فرونشست، و طلبه‌ها و دیگران آن تاراج را کردند و پی کارهای خود رفتند، محمد علیمیرزا کالسکه فرستاد و او را بشهر بازگردانید، و بجای او حاجی میرزا حسن مجتهد را ناگزیر کرد که در شهر نماند و او روانه تهران گردید.

این پیش آمدها در تیرماه ۱۲۸۲ (ربیع‌الثانی ۱۳۲۱) بود. (۱)

این ناخشنودی‌ها ماندن اتابک را بروی کار دشوار میگردانید. این مرد افزار کارش خوشرویی با مردم و دلجویی از هواداران خود، و پول دادن بملایان و دیگران میبود؛ و همیشه با اینها کار خود را پیش بردی، ولی این زمان آن افزار کند گردیده، و کسانی به دشمنیش برخاسته بودند که پول نمیگرفتند و فریب نمیخوردند.

برافتادن اتابک و

وزیر اعظمی

عین الدوله

این زمان در میان ملایان کسانی پیدا شده بودند که از چگونگی جهان آگاه میبودند، و زیانهای کارهای اتابک را بکشور نیک میدانستند، و از دلسوزی و غیرتمندی بازمی‌ایستادند در تهران طباطبایی همچنان با اتابک دشمنی مینمود، و چنین رخ داد که حاجی شیخ فضل الله نوری که از مجتهدان بنام و باشکوه تهران شمرده میشد و تازه از مکه بازگشته بود، در دشمنی با اتابک با وی همراهی کرد. از آنسوی در نجف آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و

(۱) این داستان را برآورد بکوتاهی نوشته، ولی ما باین کتابی از زبان آقای جواد ناطق

وحاجی میرزا حسین تهرانی (نجل خلیل) این زمان بنام شده بودند، و اینانهم دلبستگی بکارهای ایران نموده، و رنجیدگی از کارهای اتابک نشان میدادند، و بکسانی در ایران نامه مینوشتند. پس از همه، روزنامه حبل المتین که از اتابک زبان دیده و دشمنی سخت پیدا کرده بود، با دست کارکنان خود، چه در نجف و چه در دیگر جاها بزیان اتابک میکوشید. سرانجام ناخشنودی علمای نجف کار خود را کرد و در همه جا پراکنده شد که علمای نجف میرزا علی اصغر خان را «تکفیر» کرده اند، و این بدلیری مردم افزود. از آنسوی کسانی در دربار پادشاه بگفتگو درآمدند و چگونگی را باورسازیدند و در بدخواهی با اتابک پافشاری نمودند.

در تاریخ بیداری مینویسد: مظفر الدینشاه با مردان درباری بسکالشی نشست و با آنان چنین گفت: من از برداشتن امین السلطان باک نمیدارم، جز آنکه میترسم از این پیش آمد رشته کارها از هم گسلد. عین الدوله و برادرش سهسالار زبان دادند که کارها را نیک راه برند و نگزارند رشته از هم گسلد.

کوتاه سخن: در آخرهای شهریور ۱۲۸۲ (دهه سوم جمادی الثانیه ۱۳۲۱) بود که اتابک از کار افتاد، و عین الدوله بنام «وزیر اعظم» بجای وی نشست. اتابک در ایران نماند و روانه اروپا گردید. در همان روزها نوشته‌ای بامهر و دستینه علمای نجف پراکنده گردید که اتابک را «کافر» میخواند. گفته اند: این نوشته را سید محمد علی برادر دارنده حبل المتین که در نجف میبود ساخته، و از خود نوشته هم ساختگی آن پیداست، و ما اینک آنرا در اینجا میآوریم:

باسمه تبارک و تعالی

«بر قاطبه اهل اسلام سیما ساکنین ایران مخفی نماند که تسلیط کفر و استیلاء، و اجانب بر نفوس محترمه اسلامی و بخشیدن حریت بفرقه ضاله پاییه خذلهم الله و اشاعه، و منکرات و اباحه بیع مسکرات در ایران بحدی رسیده که جای توقف و مجال تأمل باقی، و نمانده و یوما در تزیاید و آنچه در مقام تدبیر و دفع این عوامل هائله شده اثری ندیدیم، و این نیز بر ما ثابت و محقق گردید که تمام این مفاسد مستند بشخص اول دولت علیه، و ایران میرزا علی اصغر خان صدراعظم است و پادشاه اسلام اعلیحضرت مظفر الدینشاه، و ایران خلدالله ملکه در نهایت دین داری و رعیت پروری و غایت اهتمام را در حفظ حدود، و مسلمین داشته و دارد و تمام این مفاسد را این شخص خاین دولت و ملت اسلام بران، و ذات اقدس اغفال نموده چاره جز اظهار مافی الضمیر ندیدیم. لهذا بر حسب تکلیف، و شرعی و حفظ نوامیس اسلامی که بر افراد مسلمین فرض عین است به خیانت ذاتی و کفر، و باطنی و ارتداد ملی او حکم نمودیم تا قاطبه مسلمین و عامه مؤمنین بدانند که از این، و بعد مس با رطوبت میرزا علی اصغر خان جایز نیست و اوامر و نواهی او مثل اوامر و، و نواهی جبت و طاغوت است و در زمره انصار یزیدین معاویه محشور خواهد بود قوله،

«تعالی لن یجعل الله للكافرين على المسلمين سبيلا اللهم انا نشكو اليك فقد نبينا و غيبة ولينا، و بتاريخ ۲۱ جمادی الثانی سنه ۱۳۲۱ الاحقر محمد الشرببانی (مهر) الاحقر الجانی، و محمد کاظم الخراسانی (مهر) محمد حسن المامقانی (مهر) الجانی نجل المرحوم، و میرزا خلیل (مهر) (۱)»

عین الدوله بکار آغاز کرد، و چون در زمان اتابک یکی از نکوهندگان کارهای او این میبود مردم امیدها به نیکوکاریش بستند، و از آنسوی او نیز بدلجوییهایی کوشید. چنانکه بشیخ یحیی که تا این هنگام در اردبیل میبود و در سایه نگهداری شاهزاده امامقلی میرزا حکمران آنجا زنده مانده بود پرك بازگشت بتهران داد. نیز آمدن حبل المتین و دیگر روزنامه های فارسی را بایران که از چهار سال باز جلوگیری میشد آزاد گردانید، و بلکه چنانکه میگویند خواست اداره حبل المتین را بتهران آورد، و لسی دارنده اش خرسندی ننمود. از این پرواها و پشتیبانیهها بود که حبل المتین بیکبار هوادار عین الدوله گردید، و بلکه میباید گفت خود را به او فروخت. (چنانکه باز هم خواهیم نمود).

در همان روزها يك داستان شگفتی در تهران رو داد. گفته ایم در شهرهای ایران مدرسه های بزرگی برای طلبه ها بودی. این طلبه ها که بیشترشان از روسنا ها با از شهرهای دیگر آمدندی و خانه هاشان همان مدرسه بودی از ماهانه ای که از در آمد «موقوفات» مدرسه بهر یکی داده شدی زیستندی، و راه درس خواندنشان آن بودی که هر چند تنی، یا گروهی بخانه یکی از مجتهدان رفتندی، و ازو درس فقه و اصول و منطق و مانند اینها خواندندی، و گاهی نیز تنها برای بستگی پیدا کردن و پول گرفتن از مجتهدی یا امامجمعه ای بر سر او گرد آمدندی. رویهمرفته افزار کار مجتهدان، یا بهتر گوئیم: «سپاه شریعت» اینان بودندی.

تهران هم مدرسه های بزرگی با «موقوفات» بسیار میداشتی، و در این زمان چنین رو داد که میانه طلبه های مدرسه محمدیه (در بازار)، با طلبه های مدرسه صدر (در جلوخان مسجد شاه) کشاکش و زد و خوردی رخ داد. چون مدرسه محمدیه «موقوفات» بیشتر میداشت طلبه های مدرسه صدریه میکوشیدند با آنجا دست یابند، و خود بنشینند، و کسانی

(۱) از این نوشته پیکره هایی (گویا در اسنانبول) برداشته و بسنه جا فرستاده اند. و نسخه ای از آن نزد آقای ضیاء الدین نوریت که ما از روی آن بدانستیم بود آورده ایم. در تاریخ بیداری نوشته یکی از انگیزه های برافزادن اتابک این نوشته بود. ولی تاریخ نوشته چند روز پیش از برافزادن اتابک است. و این نشانیست که يك نوشته در چند روز در نجف نوشته شود، و در اسنانبول یا در شهر دیگری پیکره ها از آن برداشته گردد، و بتهران بیاید و بدست مردم بیفتد و نتیجه دهد. بنگمان این پس از رفتن اتابک، بتهران رسیده. ولی گفتگو از «تکفیر» اتابک که دشمنانش پراکنده کرده بودند از پیش از آن در میان بود، و علمای نجف نیز بیزاری ازو می نمودند، و اینست در برابر این نوشته ساخته هم خاموشی گزیده اند.

از ملایان بزرگ هم پشتگرمی به ایشان میدادند. بهر حال پیش آمد چون کوچک بود عین الدوله پروا ننمود. ولی هواداران اتابک که خواهان آشوب میبودند، و برخی ملایان هوسباز که آرزوی نام در آوردن و سروری فروختن میداشتند فرصت بدست آوردند و پاتش دامن زدند.

در تاریخ بیداری نامهای سید علی اکبر تفریسی، و پسر او، و حاجی میرزا ابوالقاسم امامجمعه، و امیرخان سردار، و سالارالدوله، و شجاعالسلطنه، و دیگران را میبرد، که از اینسو یا از آنسو هواداری مینموده اند. کوتاه سخن آنکه دوباره زد و خوردی میان طلبه ها در گرفت که بادگنک و قه بجان همدیگر افتادند و کسانی کوفته گردیده، و یا خسته شدند، و بروی زمین ماندند.

حکمران تهران بدستگیری سردستانان پرداخت، ولی یکی از آنان که معتمدالاسلام رشتی بود، بخانه سید عبدالله بهبهانی که از شمار مجتهدان بنام میبود پناهنده، و شادروان بهبهانی او را نگهداشت.

از این رفتار، طلبه های مدرسه صدر از بهبهانی رنجیدند، و چون امامجمعه نیز پشتگرمی با آنان میداد، بیباکانه بر آن شدند که از بهبهانی کینه جویند، و شبی بهنگامیکه بهبهانی از جلو مسجد شاه میگذشت، دسته ای از طلبه ها با دگنک و قداره بیرون ریخته بر سر او و همراهانش تاختند. در تاریخ بیداری مینویسد: استر آقا رم خورده او را، بی آنکه آسیبی ببیند بخانه رسانید. ولی دیگران گفته اند او را هم زدند.

عین الدوله چون بهبهانی را هوادار اتابک میشناخت و ازو رنجیده میبود، و باشد که خود در نهان دست در پیش آمد میداشت، باین هم پروا ننمود. ولی چون یکدسته از ملایان به پشتیبانی بهبهانی برخاستند و پافشاری نمودند، عین الدوله ناگزیر شد بکاری برخیزد، و از ملایان زبان گرفت که میانجیگری ننمایند، و آنگاه دستور دستگیری طلبه ها را داد، و برای آنکه سخنی خود را در کارها بمردم نشان دهد و چشمها را بترساند سختگیری بسیار نمود، چهارده تن از طلبه ها را دستگیر ساختند، بدینسان:

شیخ احمد خراسانی، شیخ علی اکبر اشتهاردی، شیخ بابا اشتهاردی، شیخ اسماعیل رشتی، حاجی میرزا آقا همدانی، شیخ جعفر تنکابنی، سیدحسین قمی، سید تقی قمی، شیخ علی حمای، سید عزیزالله قمی، سید علی قمی، شیخ ابوطالب قمی، یدالله قمی، شیخ عبدالحسین همدانی.

اینان را که گرفتند، همه را در گاری نشانند، و پانصد سوار همراهان گردانیدند، و از خیابانهای تهران گذرانیدند، بلشکر گاه که در بیرون شهر میبود برده، و در آنجا بهمگی چوب زدند، و پس از یکی دوروز، همه را باسترها نشانده، و هر هفت تن را بیک زنجیری بستند، و روانه اردبیل گردانیدند.

این رفتار عین الدوله بجهت گران افتاد، تا آنروز چنین رفتاری با طلبه ها دیده نشده بود.

آنروز مردم بملا و طلبه ارج بسیار نهادندی، بویژه اگر «سید» بودند، و بگمان بسیاری از ایشان اگر کسی بکفش آخوند کفشکه گفتی «کافر» گردیدی.

در تهران و دیگر جاها رنجیدگی بسیار نمودند، و در زنجان مردم بازارها را بسته بر آن شدند که بریزند و دستگیران را از دست سواران دولتی بگیرند. سواران ناگزیر شدند از بیرون شهر در گذرند. (۱)

در تهران بهبهانی پیام عین الدوله فرستاد که من از شما سپاسمندم، و طلبه ها را هم آمرزیدم، آنانرا آزاد گردانید، عین الدوله با بیروایی پاسخ داد: من آنان را بیاس دلخواه آقا نگر فتم که او سپاسمند باشد، و چون خواست آزادشان گردانم. این پاسخ رنجش بهبهانی را از عین الدوله بیشتر گردانید.

این پیش آمد در مهرماه ۱۲۸۲ (رجب ۱۳۲۱)، و نخستین داستانی بود که چگونگی رفتار عین الدوله و اندازه خودکامگی او را نشان داد.

امین السلطان رفته ولی نتیجه های بدخواهی او باز میماند، و در

پیمان گمرکی با

روسیان و تعرفه نوین
 زمستان همین سال پیمان گمرکی که با روسیان بسته شده، و تعرفه نوین گمرکی که از روی آن درست گردیده بود، بیرون آمد. این پیمان، با دست نوز آماده گردیده و در سال ۱۲۸۰

(۱۳۱۹)، پس از بازگشت شاه از سفر دوم اروپا، دستینه بآن نهاده شده، و در ۱۲۸۱ (۱۳۲۰)، پیمان نامه ها بهمدیگر داده گردیده، ولی بکار بستن آن باز مانده بود که از بهمن ماه اینسال ۱۲۸۲ بآن برخاستند.

این پیمان و تعرفه یکسره بزبان ایران، و نتیجه آن این بایستی بود که اندکی افزار سازی و پارچه بافی و مانند اینها که ایرانیان می داشتند از میان رود، و کار دادوستد و بازرگانی از رونق افتد، و کشاورزی و گسله داری نیز آسیب ببیند، و در پایان، آن باشد که مردم ایران دست بسته و بیکار مانده، و بشهرهای قفقاز و دیگر جاها کوچند، و یا در کشور خود بسختی افتاده و از ناچاری بهمسایه بیگانه گرایند.

اگر کسانی میخواهند از چگونگی این پیمان و تعرفه، و از خواسته هاییکه همسایه شمالی را از بستن آن بوده، و از زیانهاییکه بایران میرسانیده آگاه گردند، کتاب «استقلال گمرکی ایران» (۲) را بخوانند.

در این کتاب يك راز را آشکار گردانیده، و آن اینکه پیمان و تعرفه از چند سال پیشتر آماده گردیده بوده است، و ما از اینجا پی بر ازهای دیگری برده، میفهمیم که گفتگوی این از زمان شادروان امین الدوله آغاز شده، و میتوانیم گفت که یکی از انگیزه های افتادن امین الدوله نااهمداستان آن با این پیمان و تعرفه بوده. نیز میفهمیم

(۱) سرانجام پس از دو ماه نیز در سابه پافتاری زنجانیان بود که عین الدوله آنانرا آزاد گردانید.

(۲) نوشته آقای رضای صفی نسا - در سال ۱۳۰۷ در تهران بچاپ رسیده.

که آن پیشرفت تند نوز، و رسیدن اوبه «وزیری گمرکات»، زمینه سازی برای چنین پیمانی بوده، رویهمرفته میباید گفت: همسایه شمالی از سست نهادی شاه، و از ناپاکی امین السلطان، و ناآگاهی توده فرصت یافته، خواست خود را بادست بلژیکیان و دیگران پیش میبرد.

بی‌انگیزه نیست که شوستر، نوز را افزار دست روس و «نگه دلشته بنام»، او می شمارد، و باز بی‌انگیزه نیست که صفی‌نیا مینویسد: «امضای این قرار داد ضربت سختی بود که پس از عهدنامه ترکمان چای با استقلال ایران وارد شده.

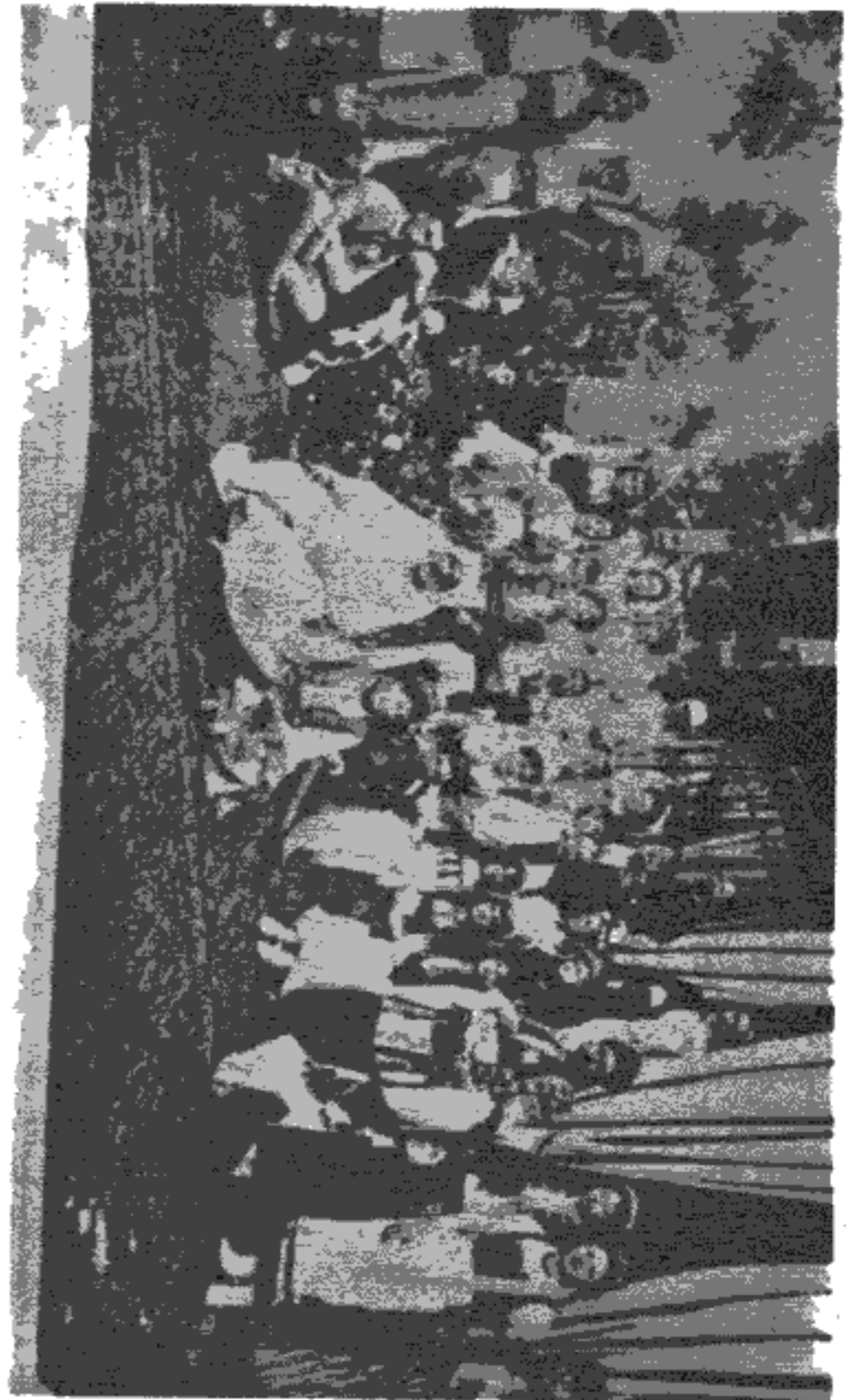
این خود تنگ‌بست که یک پادشاه یا یک صدر اعظم، چنین کار ارجداری را، که آبادی کشور یا ویرانی آن را نتیجه دادی، بیک بیگانه نا آزموده‌ای سپارد. نوز اگر هم پیمانی بسود ایران بسته بودی، باز گناه مظفرالدین‌شاه و اتابک، در واگزاردن چنین کاری باو، درخور آمرزش نبودی.

این تعرفه برای کالاهاییکه از روستان بایران آمدی بدهی کم، و برای کالاهاییکه از ایران بروستان رفتی، با از هندوستان و فرانسه و دیگر جاها بایران آمدی بدهی بسیار، بسته بود، و از اینرو نه تنها بزبان ایران بلکه بزبان همه کشورهای دیگر نیز میبود، و از اینرو انگلیسیان سخت آزرده‌گی نمودند، و دولت ناگزیر شد چندماه ننگزشته با آنان نیز پیمان و تعرفه نویسی بندد، و از زبان بازرگانان ایشان جلو گیرد.

ولی زیان ایرانیان همچنان بازماند، و میبایست بسوزند و بسازند، و این تعرفه‌مایه دیگری برای رفجیدگیها و ناخشنودی‌های مردم گردید. بویژه با دژ رفتارهاییکه نوز و دیگر بلژیکیان مینمودند و مردم را سخت میآزرده‌ند.

سال ۱۲۸۳ (۱۳۲۲)، در سایه چیرگی عین‌الدوله باسودگی گذشت، ولی در پایان آن در تهران یکداستانی روداد، و آن اینکه پیکره‌ای از نوز و دیگر بلژیکیان بدست افتاد که زنان و مردان بزمی (بال) ساخته‌اند، و هر یکی از مردان رخت دیگری (از رخت‌های گوناگون ایران) بتن کرده‌اند، و خود نوز «عمامه» سر گزارده و همچون ملایان «عباء» بدوش انداخته.

این بزم در دو سال پیش بوده، ولی این زمان که از یکسو مردم از گمرک و کارکنان بلژیکی آن سخت آزرده میبودند، و از یکسو بهبهانی از عین‌الدوله رنجیدگی میداشت و از یکسو کارکنان اتابک بیکار نایستاده از عین‌الدوله بکار شکنی میکوشیدند، این پیکره را پیدا کرده، و چون محرم فرا رسیده و بازار ملایان گرم خواستی بود، بدست آنان دادند، و آنان بدستاویز اینکه نوز «باسلام استهزاء و بعلماء توهین کرده»، بناله و نکوهش برخاستند، نخست خودشادروان بهبهانی در خانه خود بالای منبر یاد بدرفتاریهای های نوز را کرده و در پایان سخن این داستانرا بمیان آورد، و چنین گفت که میباید از مظفرالدین‌شاه برداشتن نوز را خواست. سپس ملایان دیگری از صدر العلماء، و حاجی



پ ۸

این پیکره همانست که نوز را با رخت ملایی نشان میدهد و مایه هياهو بوده، گمان دیگری از زن و مرد که دیده میشوند همه از بلژیکیان و زیر دستان نوز میباشند.

شیخ مرتضی (پسر میرزای آشتیانی)، و شیخ محمد رضای قسمی، و سید احمد طباطبایی (برادر شادروان طباطبایی)، پیروی نمودند، و هر یکی در بالای منبر بدگوییها از نوز کردند. تا نشستهای محرمی بپایان رسید این هیاهو بر پا بود، و در این میان سال ۱۲۸۴ (۱۳۲۳) که جنبش آزادیخواهی از آن میآغازد، فرارسید.

عینالدوله، با آن بی‌بروایی و برتر فروشی که میداشت، باین هیاهو ارجی ننهاد، و شاه نیز پروا ننمود، و نتیجه‌ای در بیرون از آن ناخشنودیها و بدگوییها دیده نشد، و چون محرم بپایان رسید هیاهو نیز فرونشست، ولی خواهیم دید که دنباله آن بریده نشد، و از همین زمان بود که پیمان همدستی میانه شادروان بهبهانی و طباطبایی بسته گردید، و جنبش آزادیخواهی سرچشمه گرفت که ما از آن در گفتار دوم سخن خواهیم راند. در اینجا، در پایان گفتار برای روشنی تاریخ بچند سخن دیگری میپردازیم.

چنانکه دیدیم اندیشه اینکه باید در کشور قانونی باشد و زندگی پیشرفت دبستانها از روی آن پیش رود، از زمان حاج میرزا حسینخان سپهسالار آغازید. از پیش از آن، ما از جنبش اندیشه‌ای در میان ایرانیان،

آگاهی نمیداریم. سپس هم نخستین تکان در توده و آغاز بیداری در میان مردم از پیش آمد «امتیاز توتون و تنباکو» پیدا شد. باید گفت این تکان در مردم ایران فرونشست، و از همان زمان، بیداری مردم، دلبستگی آنان بکارهای توده و کشور، در يك راه پیشرفت افتاد، و بایک تندی که کمتر گمان رفتی رو به روییدن و بالیدن گراشت.

نشان این، نخست رواج روزافزون دبستانهاست. زیرا چنانکه گفتیم دبستان در ایران از سال ۱۲۷۵ (۱۳۱۴) آغازید، که امینالدوله با دست رشديه، نخست در تبریز و سپس در تهران، آنرا باز کرد. در تهران تادیری تنها يك دبستان (رشديه) میبود، ولی پس از زمانی، در سایه رو آوردن مردم دبستانهای دیگری بنیاد یافت. نخست برخی از ملایان، در اینجا دشمنی مینمودند، و کسانی از آنان میخواستند بهواداری از الفبای کهن کتاب نویسند، ولی در این میان دو تن از ملایان نیکنام، خود پشتیبان دبستان گردیدند:

یکی از آن دو، شادروان شیخ هادی نجم‌آبادی بود که خود مرد دانشمند و آزاد اندیشه و نیکی میبود، پس از برافتادن امینالدوله سرکشی و پشتیبانی بدبستان رشديه و نگهداری آن را بگردن گرفت، و دیگری شادروان سید محمد طباطبایی بود که خود بنیاد دبستانی بنام «اسلام» نهاد و تا توانست از هواداری و واداشتن مردم بهواداری باز نایستاد. پروای این دو تن بکار دبستان زبان دیگران را بست، و با همه روگردانی که اتابک از این کار میداشت و ناخشنودی خود را پوشیده نمیداشت، دبستانها سال بسال بیشتر میگردید، و ما میبینیم در سال ۱۲۷۹ که چهار یا پنج سال از آغاز پیدایش دبستان میگذشت، بیست و يك دبستان بر پا میبوده (هفده در پایتخت، و چهار در تبریز و بوشهر ورشت و مشهد)، و اینها همه پدید آورده خود مردم بوده، و در رفتنشان رانیر آنان میداده‌اند، و دولت را پایی در میان نبوده.

انبوهی از مردم زبان بیسوادی را دریافته، و از آنسوی جدایی را که میانه دبستان و مکتب میبود با دیده میدیدند، و این بود بادلخواه و آرزو روبان میآوردند. یکی از کارهای نیک این میبود که در پایان سال، بهنگام آزمایش شاگردان، در حیاط دبستان جشنی بر پا نموده، و پدران و شاگردان و کسان دیگری را میخواندند، و اینان از دیدن آنکه يك بچه کوچک، در دو سه ماه که الفبا خوانده، نوشتن یاد گرفته و هر کلمه که گفته میشود بیفلفط بروی تخته سیاه مینویسد، و شاگردان بزرگتری، کشورهای اروپا و امریکا را بنام می‌شمارند و از هر کجا آگاهیهای میدهند، سخت شادمان میگردیدند، و بدلخواه دست دهش باز میکردند و بسیار رخ میداد که در رفت یکساله یک دبستان را مردم در همان نشست جشنی میدادند. (۱)

تا سال ۱۲۸۵ که مظفرالدینشاه مشروطه را داد دبستان را رواج بسیار یافته، کمتر شهری بود که يك یا دو دبستان یا بیشتر در آن نباشد. دلبستگی مردم باینها بجایی رسید که کار بگزاره اندیشی کشید، و بسیاری از ایشان چنین پنداشتند که تنها چاره دردهای کشور همان دبستانست، و چون جوانانی از آن بیرون آیند همه در ماند گیها از میان خواهد برخاست. هر زمان که جشنی میگرفتند آگاهی از آن در روزنامه‌ها مینوشتند و شادمانیهای بی‌اندازه مینمودند، و نویدها بخود میدادند. بجایی رسید که احمد بيك آقايوف نویسنده روزنامه «حیات»، قفقاز، که خود مردی دانشمند میبود و بکارهای ایران دلبستگی نشان میداد، بزبان آمد و خامی این اندیشه ایرانیان را باز نمود. (۲)

در گفتگو از دبستانها میباید یادی هم از حاجی زین‌العابدین تقیوف کنیم. این مرد یکی از توانگران بنام جهان و خود مرد رادی میبود و دهشهای بجا مینمود، و در سال ۱۲۷۹، بادست «انجمن معارف» ارمنان شایانی بدبستانهای نوپیدا ایران فرستاد بدینسان که يك رشته نقشه‌های بزرگ دیواری، و دفترها برای نوشتن شاگردان، و برخی کتابها در بیست و يك بسته، برای بیست و يك دبستان ایران ارمنان کرده، و چهار هزار منات برای دبستان رشديه، و پانصد منات برای دبستان سادات پول فرستاد.

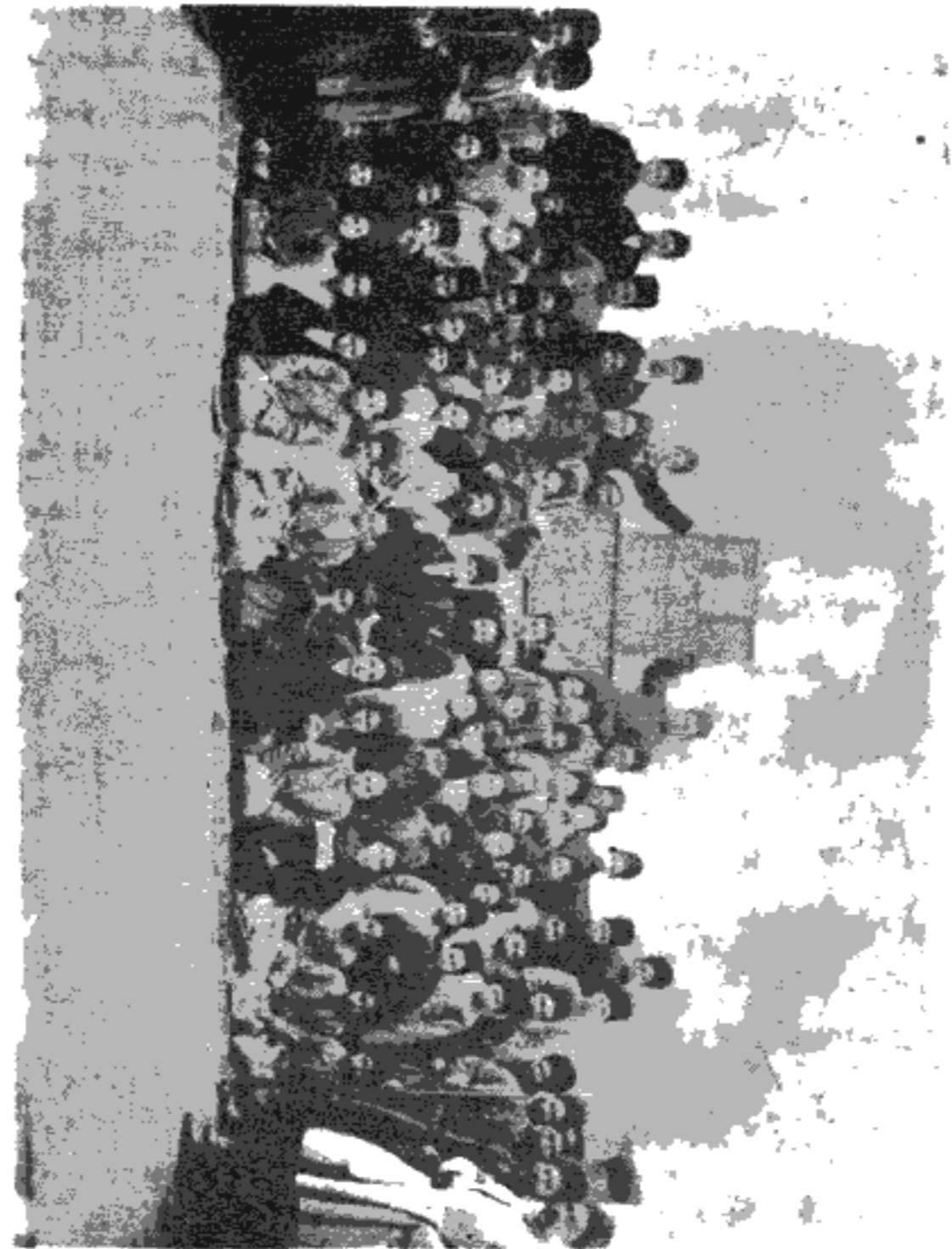
نشان دوم آن پیشرفت فزونی روزنامه‌ها، و رو آوردن مردم فزونی روزنامه‌ها بخواندن آنهاست. چنانکه گفتیم پیش از آن زمان روزنامه‌ها بیشتر دولتی بودی، و ما جز از آنها تنها «اختر» استانبول، و «حکمت» مصر، و «قانون» لندن را میشناسیم. اما پس از آغاز آن تکان و پیشرفت، چند روزنامه دیگری پدید آمد، که بنامترین آنها «حبل‌المتین» کلکته، و «تربیت» تهران، و «ثربا»

(۱) اینگونه جشن‌های با شکوه گرفتن، و پول از مردم دریافتن، چند سال پس از آغاز مشروطه هم رواج میداشت.

(۲) آن گفتار «حیات» را آقای جعفر خامنه‌ای از ترکی ترجمه کرده و در یکی از شماره‌های حبل‌المتین کلکته بچاپ رسیده.

و «پروش» مصر، و «الحدیده» یا عدالت تبریز بود.

اینها اگر از نویسندگانشان گفتگو کنیم، برخی نیک و برخی بد میبودند. نیکی نویسندگان اختر را یاد کرده‌ایم. گفتارهای این روزنامه مایه بیداری کسان بسیاری گردیده. حاجی میرزا حسن رشیده که بنیادگزار دبستانهاست، میگوید مرا برقتن بیروت و یاد گرفتن شیوه نوین آموزگاری يك گفتاری از اختر برانگیخت. روزی با پدرم آنرا



پ ۹

این پیکره نشان می‌دهد نخست آزمایشی یکی از دبستانها را (دبستان بصیرت امیریه) که گویا در اهران بوده.

میخواندیم دیدیم نوشته: در اروپا از هزار تن ده تن بیسوادند، ولی در ایران از هزارتن تنها ده تن باسواد میباشند، وانگیزه این، بدی شیوه آموزش، و دشواری درس‌القیاست. باید در ایران دبستانهایی بشیوه اروپا بنیاد یابد. این نوشته درمن و پدرم سخت هنایید، و منکه ملازاده بودم و میبایست پنجف رفته درس ملایی بخوانم، با همداستانی از پدرم روانه استانبول و مصر و بیروت گردیدم، و در این شهر باز پسین چگونگی آموزگاری نوین را یاد گرفتم. این نمونه‌ایست که چگونه یکسخن پاکدلانه راست کار خود را کند.

نویسنده «حکمت»، میرزا مهدیخان تبریزی از نیکانست. روزنامه او را کم دیده‌ام، ولی از نیکیش آگاه میباشم. اینمرد دانشمند میبود و کتابها نیز نوشته، و شعرهای وطنی، نیز میسروده. در سال ۱۲۷۹ گویا، به تهران آمده، و اتابک با او پذیرایی و مهربانی درینج نگفته، و لقب «زعیم الدوله» و سالانه سیصد تومان برایش از شاه گرفته، ولی تا آنجا که ما میدانیم، اینها او را از راه نبرده است.

از «قانون» و نویسنده آن میرزا ملکم خان در پیش گفتگو داشته‌ایم.

نویسنده تربیت یکشاعر درباری بوده، و روزنامه اش نیز همچون دیوان یکشاعر درباری پراز ستایشهاست. مثلا نزد شاعر السلطنه رفته، و گفتار درازی در ستایش او نوشته و چنین میگوید:

« پس از استیناس، با حضرت گردون اساس، یکوقت متذکر شدم و دیدم من بسا خرد خرده بین رو برو شده‌ام، و با هوش سروش گفت و شنود مینمایم. گمان نمیکنم سن حضرت شاهنشاه زاده زیاده از شانزده و هفده باشد، لیکن با آفریننده سنین و شهور، و روشنی بخش ماه و هور، بخاطر ندارم در مدت شصت سال عمر خود از خورد سال و سال خورده شخصی باین فطانت و ذکاء دیده باشم. بنام ایزد، نقاد سخن، کشاف سر، جوهر درایت، گوهر فراست، مختصر باضمیری بتابش آفتاب، و خاطری ریزنده تر از سحاب، از دقایق و حقایق مهام ملکی و امور دولتی تالطایف و ظرایف ادبیات از شعر و انشاء و غیرها ندیدم نکته که نداند و نوشته که نخواند...»

تربیا، نخست نوشتن آن با میرزا علیمحمد خان کاشانی بود و آوازه گفتارهای تند آن بهمه جا میرسید، ولی سپس او جدا گردید، و خود نامه پرورش را بنیاد نهاد و تربیا از ارج افتاد. سال ششم آن را که در سال ۱۲۸۳ (۱۳۲۲) در تهران چاپ شده و نویسنده اش سید فرج‌الله کاشانی بوده، من دیده‌ام روزنامه بسیار پستی است.

یکی از زشتیهای این روزنامه کشاکی است که با حبل‌المتین پیدا کرده، و سخنان سبک و زشت بسیار، که خود دشنامست، بدارنده حبل‌المتین می‌شمارد. حبل‌المتین گاهی سخن از قانون و «حکومت مشروعه» بمیان می‌آورد، این در پاسخ آن مینویسد:

« در پادشاهی که اسخی از تمام سلاطین سلف، و اعدل از ملوک دادگستر جهانست، خرافات و ترهات سلطنت مشروعه و غیر مشروعه چرا میبافی، و هر آهنگر و عمله و بقال را

محقق در تدقیقات امور دولت می‌شماری ... اینسخنان مشابیه بکلام جن زدگانست چه سود بخشد ... این بوالفضولیهای مردود ، از سید جمال موهود است ، توسید جلال بی جمال چه میگویی؟!»

اتابك كه رفته بود حبل‌المتین تكوهش ازو مینوشت. این در پرده هواداری از اتابك مینکند ، (وبیگمان از هواداران اتابك پول می گرفته) و چنین پاسخ میدهد :

تخطئه اعمال هريك از خدام آستان شاهنشاهی بآن ساحت قدس راجع میشود . چه رسد به تخطئه کسیکه یکقرن در دولت صاحب حکم و قلم بوده ، و برگزیده و امین دو پادشاه ذیجاء برگزیده عالم ... پس باید گفت العیاذ بالله در یکقرن دو پادشاه بقدر حبل‌المتین ندانسته اند ، و نه چنین است. يك پادشاه عقل چهل وزیر ، و يك وزیر عقل چهل مرد خردمندرا دارد . ما مردم بازاری اسرار دولت ، و حکمت عملیه سلطنترا چه دانیم؟!»

پرورش ، سال نخست آن را که من دیدم از بهترین روزنامه هاست . نویسنده آن میرزا علیمحمد خان ، مرد با غیرت و دانشوری میبوده ، و گفتارهای تکان دهنده و تند مینوشته . در سال ۱۲۸۹ که مظفرالدینشاه بار دوم بسفر اروپا رفت ، اینمرد هم از مصر روانه گردید ، و در اروپا وزیران و همراهان دیگر شاه را دید ، و گفتارهای پرمغز نبکی برای نامه خود نوشت .

الحدید ، نویسنده آن سید حسینخان از نیکانست و در روزنامه اش نیز که سپس آنرا بنام «عدالت» نوشت ، از چاپلوسی خودداری کرده و گفتارهای سودمند مینوشت .

اما حبل‌المتین ، میباید از آن جداگانه سخن رانیم . این نامه هفتگی از همه روزنامه های آنزمان بزرگتر ، و بنامتر میبود ، و در هندوستان چاپ شده و آزادی برای سخن راندن میداشت . یکی از چیزهایی که مایه رواج آن گردید ، این بود که حاجی زین‌العابدین تقیوف پول بسیاری فرستاد که روزنامه بعلمای نجف و دیگر جا بی پول فرستاده شود. از اینجا پیوستگی میان روزنامه و علماء پدید آمد ، و شادروان شیخ حسن ممقانی ، که این زمان با فاضل شریانی، دوتن « مرجع تقلید » میبودند، بستایش حبل‌المتین برخاست و مردم را بخواندن آن برانگیخت .

این روزنامه گفتارها در باره گرفتاریهای سیاسی ایران مینوشت ، و دلسوزیها و راهنماییهای بسیار میکرد ، و در پیش آمد وام از روس گفتارهای تندی بچاپ رسانید ، (بهمین انگیزه چهار سال از آمدن آن بایران جلوگیری شد) ، و بارها پیشنهاد قانون و حکومت مشروطه (یا مشروعه) نمود ، و مردم دل بستگی بسیار باین روزنامه پیدا کردند ، و نویسنده آن سید جلال‌الدین کاشانی (مؤبدالاسلام) بنیکی شناخته میبود ، ولی راستی را از سود جویان بوده ، و بهر کجا که سودی برای خود امید میداشته کوشش بنیکی توده و کشور را فراموش میکرد .

ما در روزنامه اش چاپلوسیهای فراوان می‌یابیم . هر کسی که بسر کاری آمده ، هنوز بکاری برنخاسته و آزموده نگردیده ، بشیوه شاعران ، ستایش ازو میکرده ، هنگامیکه نوز « وزیر گمرکات » گردید او چنین مینویسد : « جناب مسیو نوز اصلاً از نجبای بلژیک ، و شخصاً مرد درستکار و با کفایت ، و مدت یکسالست از جانب دولت مدیر و مستخدم اداره گمرکات ممالک محروسه ایران میباشد ، مستقلاً بمعهده وزارت کل گمرکات ایران مباهی و مفتخر گشت ، این نمونه ستایشگریها و گزافه نویسیهای اوست . یکمرد بیگانه ناشناسی را بدینسان بالامیبرد .

از محمد علیمیرزای ولیمهد ، و ارفع الدوله ، و عین الدوله و دیگران ستایشهای گزافه آمیز بسیار میکرده ، و چنانکه گفتیم چون عین الدوله وزیر اعظم گردید ، این خود را بآن فروخت ، و از آنزمان حبل‌المتین را جز « عین الدوله نامه » نتوان خواندوما رفتار زشت او را ، با کوششهای شادروان طباطبایی و بهیانی خواهیم نوشت .

در ایران روزنامه ها ، چه پیش از مشروطه و چه پس از آن ، راهی برای خود نمیداشت و اینست همیشه وارونه نویسیها میگردند . حبل‌المتین باین آنگ هم گرفتار بود ، و

شما می بینید در این شماره از داد گستری مظفرالدینشاه ، یا از کوششها و بیداریهای ولیمهدش محمد علیمیرزا ستایشهای بسیار نوشته ، و در شماره دیگر بناله و فریاد از گرفتاریهای مردم ایران ، وستمگری حکمرانان ، و ویرانی و نابسامانی کشور پرداخته است .

راستی آنست که اینان میخواستند کوشش در راه ایران بنمایند ، ولی در این میان خود هم نان خورند و پول اندوزند . این شیوه انبوه کوشندگان میبود .

من در يك شماره از حبل‌المتین دیدم دو گفتاری از یکنن (یوسف زاده همدانی) بچاپ رسانیده : یکی در ستایش « اتحاد اسلام » و واداشتن مردم بآن ، و دیگری در ستایش « سوسیالیزم » و شمردن سودهای آنچنان زندگانی ، که نه نویسنده ناسازگاری آن دو راه را با هم دریافته ، و نه چاپ کننده بآن پی برده .



جز از امین‌السلطان که زیان بحبل‌المتین زده بود، از دیگران هرکسی وزیر شده، چه پیش از مشروطه، و چه در زمان خورده خودکامگی، و چه در زمان التیماتوم روس و بسته بودن دارالشوری، این روزنامه او را ستوده و چاپلوسها گفته.

این بوده چگونگی روزنامه‌ها در آن زمان. نیک و بد را با هم میداشته‌اند، و اگر رویهمرفته را بگیریم سودمند میبوده‌اند، و میتوان یکی از انگیزه‌های تکان توده همین‌ها را شمرد. زیرا گذشته از آنکه برخی از آنها نیک بوده و راهنمایهای سودمند میکرده. بعدها نیز این سود را میداشته‌اند که از کشورهای اروپا، و از پیشرفت و نیرومندی آنها، و از دانشها و اختراعاتها، و مانند اینها سخن میرانده‌اند، و مردم را آگاه میگردانیده‌اند، و همینها مایه تکان و بیداری میشده.

چنین رخ داد که در آن زمان نخست جنگ ترانسوال و انگلیس برخاست، و سپس جنگ ژاپون و روس پیش آمد. تا چند سال این جنگها در میان بود، و روزنامه‌ها داستانهای آنها را مینوشتند، و بیدار شدگان باخشنودی و دلخوشی آنها را میخواندند و سخت میسپیدند. این داستانها در ایران، کار بسیار کرده. دلیریهای یکمشت ترانسوالی، و ایستادگیهای مردانه آنان در برابر دولت بزرگی همچون انگلیس، و شکستهاییکه چند بار بسپاه این دولت دادند، و همچنین لشکرهای آماده ژاپون، و کاردانیهای سرداران ایشان، و فیروزیهای پیایی که می‌یافتند، ایرانیان را تکان سختی میداد. ژاپون که تا چندی پیش گمنام بوده و در سایه مشروطه و تکان توده باین جایگاه رسیده بود، درس بزرگی بایرانیان می‌آموخت، و همه را میسپانید. داستانهای این جنگ چندان پراکنده گردید و شناخته شد که نامهای «پورت‌آتور»، و «مارشال اوپاما»، و «جنرال گروپاتکین»، و مانند اینها زبانزد مردم گردید، و مثلاً اگر کسی برتری فروختی یا بخود بالبدی چنین گفتندی: «مکرپورت‌آتور را گشاده‌ای که چنین میبالی؟!»، و بسیاری از نویسندگان گزافه‌نویسهای از موهن دوستی ژاپونیان، و از نیکخویی، و از خردمندی آنان مینوشتند. یکی از سودهای روزنامه‌ها، چنانکه گفتیم، این بود که مردم را از این پیش آمدهای بزرگ جهان آگاه میگردانید، و از آنسوی رو آوردن مردم باینها نشان پیشرفت تکان و بیداری شمرده میشد.

يك چیز دیگری که میباید از انگیزه‌های بیداری ایرانیان شمرد کتابهای طالبوف و سیاحتنامه ابراهیم بيك میباشد. اینها نیز کار بسیاری کرده.

بيك عبدالرحیم طالبوف، از مردم تبریز، و چنانکه خود نوشته پسر يك درودگری بوده که در جوانی بفقارزرقنه و در آنجا با کوشش و رنج دارایی اندوخته، و پس از آن در ولادتفقارز بکوشه نشینی پرداخته. این مرد از دانشمندان میبود و از فیزیک، و شیمی، و ستاره‌شناسی، و مانند این آگاهی

بسیار میداشت، و کتابهایش بسیار است، ولی خواست ما در اینجا دو کتاب اوست: یکی «کتاب احمد» و دیگری «مسالك المحسنين».

در کتاب احمد که دو بخش است و پاکیزه بچاپ رسیده، طالبوف با پسر پنداری خود احمد، گفتگو میکند، و دانشهایی بازبان ساده باو میآموزد، و از پیشرفت اروپاییان و پس ماندن ایرانیان، سخن بمیان میآورد، و کتاب بسیار سودمند و شیرینی است.

در مسالك المحسنين چند تنی از تهران، بيك گردش دانشی برخاسته، و با افزار و دریاست آهنک قله دماوند میکنند. کتاب برای داستان این گردش است، ولی نویسنده در آن میان، از چگونگی مردم و گرفتاریهای کشور، سخن‌ها میآورد و کتاب بسیار شیرین و سودمند است.

يك ناآگاهی که در آن کتاب دیده میشود آنست که طالبوف این روی کوههای البرز را، همچون آنروی دیگرش، جنگل و پر درخت دانسته، و نه چنین است. برخی از ملایان، چنانکه شبوۀ ایشان بود، طالبوف را «تکفیر» کرده و مردم را از خواندن کتابهای او باز میداشتند، ولی این جز نشان نادانی آنان نتواند بود.

اما سیاحتنامه ابراهیم بيك، ارج آنرا کسانی میدانند که آنروزها خوانده‌اند و تکانی را که در خواننده پدید میآورد بیاد میدارند. این کتاب داستان جوانی را از بازرگان زادگان ایرانی در مصر میسراید، که بارزوی دیدن میهن خود، همراه لاله اش یوسف عمو، بایران آمده، و در پایتخت دیگر شهرها هرچه دیده، از ناآگاهی مردم، و سرگرمی آنان بکارهای بیهوده، و فریبکاریهای ملایان، و ستمگریهای حکمرانان، و بی‌پروایی دولت، و مانند اینها، با زبان ساده و شیرینی، و با آهنک دلسوزی، برشته نوشتن کشیده. انبوه ایرانیان که در آنروز، خو باین آلودگیها و بدبها گرفته بودند، و جز از زندگانی بد خود بزندگانی دیگری گمان نمیبردند، از خواندن این کتاب، تسو گفتی از خواب بیدار میشدند، و تکان سخت میخوردند. بسیار کسان را توان پیدا کرد که از خواندن این کتاب بیدار شده و برای کوشیدن به نیکی کشور آماده گردیده، و بکوشندگان دیگر پیوسته‌اند.

در نتیجه این هنایش او درخوانندگان، بود که به پراکنده شدنش در میان ایرانیان خرسندی نمیدادند و تا دیرگاهی مردم آنرا در نهان خواندندی. این کتاب درسه بخش است، و این گفتگوها درباره بخش یکم میباشد. دو بخش دیگر، این جایگاه را نداشت، و خود نیز دیرتر نوشته شده و چندان نتیجه از آنها بر نخاست.

اما نویسنده اش، در آن هنگام دانسته نبود، ولی سپس که مشروطه داده شده و آزادی رو داد، در بخش سوم آن نام حاجی زین‌العابدین مراغه‌ای، از بازرگانان استانبول، پدید آمد. کسانی پاور نکردند که چنان کتاب پرمغزی از خامۀ يك بازرگان

ساده بیرون آمده باشد ، و برخی از دشمنان چنین گفتند که بخش یکم را میرزا مهدیخان (یکی از نویسندگان روزنامه اختر) نوشته و بچاپ رسانیده بود ، و پس از مرگ او حاجی زین‌العابدین بخشهای دوم و سوم را نوشته ، و همه را بنام خود خوانده ، و دلیلی که بآن گفته خود یاد میکردند این بود که شیوه نوشتن بخش یکم بشیوه گفتارهای اختر بسیار میماند ، و از آنسوی بخشهای دوم و سوم ، از هر باره با بخش یکم جداست . ولی این گفته‌ها درخور پذیرفتن نیست ، و بخشهای دوم و سوم که بیگمان از حاجی زین‌العابدین است خود آگاهی و پرمایگی نویسنده آنها را نشان میدهد ، و اگر کمی جدایی با بخش یکم در میانست ، این در بسیار کتابها رخ دهد که همه بخشها بیکسان در نیاید .

آنچه توان پنداشت اینست که میرزا مهدیخان یا نویسنده آگاه دیگری بحاجی زین‌العابدین یاوری کرده ، و این از ارج کوششهای حاجی نامبرده نخواهد کاست . ما اگر تنها چاپ کردن و پراکنده ساختن آن کتاب را از حاجی زین‌العابدین بدانیم باید ارجشناسی از او نماییم و بنامش در تاریخ جایی باز کنیم . تنها بچاپ رسانیدن چنین کتابی در آن زمان انگیزه ناپودی چاپ‌کننده توانستی بود . این نه نیست که بر شک ، نیکبهای کسانی را نپذیریم .

تنها خرده‌ای که بکتاب ابراهیم بیگ توان گرفت ، آن شعرها و گفته‌های بیهوده پراکنده است که باخر بخش سوم افزوده شده . از این گذشته ما را گله‌ای هم از حاجی مراغه‌ای هست که در جای خود خواهیم آورد .

چون میخواهیم هر آنچه با بیداری ایرانیان پیوستگی میدارد یاد **شعرهای وطنی** کنیم میبایست از چکامه‌های « وطنی » که برخی شاعران در آن زمانها سروده‌اند هم نامی بریم . ایرانیان از سالیان دراز گرفتار شعر بوده‌اند ، و از این کار زیان‌های بسیار برده‌اند . ولی گاهی نیز شعرهای بی‌زیانی سروده‌اند که ما از آنها این چکامه‌های وطنی را می‌شماریم .

چون در میان آنکه با اندیشه‌های اروپایی و چگونگی زندگانی اروپاییان آشنا میگردد بعنوان « مهن » و « مهن دوستی » نیز آشنا میشدند ، کسانی چنین خواستند که چکامه‌هایی در آن زمینه بسرایند و در روزنامه‌ها پراکنده کنند . یکی از نیکبهای روزنامه‌ها بچاپ رسانیدن اینگونه چکامه‌ها و رواج دادن بآنها بود .

اگرچه چامه‌سرایان در ایران پیروی از « قافیه » نمایند ، و در بیشتر شعرها تنها برای گنج‌آیندن يك کلمه‌ای (قافیه) جمله پردازند ، و روشن‌تر گوئیم همیشه معنی را فدای سخن گردانند ، و در این چکامه‌ها نیز همین رفتار را کرده‌اند ، و اینست شما می‌بینید در يك چکامه سی بیتی که سروده شده بیش از چهار یا پنج معنای درستی نیست ، با اینحال خودکار نیکبست و بسیار بهتر از پرداختن بفرزلهای بی‌مغز بوده ، و اینست ما نمونه‌هایی را از آنها در اینجا یاد میکنیم .

یکی از آن شاعران ، حاجی محمد اسمعیل منیر مازندرانی بوده . (گویا در تاجن و آن پیرامونها مبرزسته) ، و او را چکامه‌های بیست و در یکی میگوید :

عنكبوت ار لانه دارد آدمی دارد وطن ،
عنكبوت آسا تو هم دور وطن تاری بتن ،
بهر حفظ لانه خود می تند تار عنكبوت ،
ز عنكبوتی کم نه‌ای ، ای غافل از حفظ وطن
عقل کل مهر وطن را معنی ایمان شمرد
معنی ایمان بود مهر وطن بی ریب و ظن
شیخ اگر معنی وطن نشناخت معذورش بدار
این وطن نامش بود ایران ، بیا بشنو زمن
در دیگری میگوید :

دشمن گرفته دور بدور دیسارتان
ای قوم از چه نیست جوی ننگ و عارتان؟! ..
یاد آورید همت آن خفنگان خاک
اسلاف با شرافت عالی تبارتان
.....



پ ۱۱
سید جلال‌الدین دارنده جبل‌المتین

تا بارتان شراب شد و کارتان قمار
بیدرد و عار گشته صغار و کبارتان
در ملک غیر سیرکنان شهر یارتان
درمملکتان بسیر بدند اهل شرق و غرب
دیگری از آن شاعران ،
میرزا حسن خان بدیع (۱) بوده که
در بصره و خوزستان می‌زیسته ، و او را
هم چکامه‌های بیست و در یکی میگوید:
چرا نمینگری حالت فکر وطن؟!
چرا نمیشنوی ناله‌های زار وطن؟! ..
میرزا مهدیخان حکمت و
طالبوفران نیز از این چکامه‌ها هست ،
ولی چون خواست ما آوردن همه آنها
نیست به این چند نمونه بس میکنیم .